

## مبارزه برای کمونیسم، الویت زندگی هر کسی که نگران آینده بشریت است

وقایع سال گذشته خبر از آن می دهد که سال آینده نه فقط در ایران بلکه در سراسر دنیا سال سرنوشت سازی است. جهان هرچه خوفناک تر می شود. اضطرار زیست محیطی اکوسیستم سیاره زمین را تهدید می کند. جنگ های نو استعماری امپریالیسم و جنگ های نیابتی بین آنها مرگ و ویرانی و از جا کنده شدن انسان ها را تولید کرده است. سوء تغذیه و گرسنگی بیش از یک میلیارد انسان را محکوم به مرگ تدریجی کرده است. نیمی از بشریت مونث به شیء تقلیل یافته اند که بدنشان را در کفن می پیچند، قاچاق می شوند و تحقیر می شوند. توسعه فن آوری و انباشت دانش توسط انسان، جامعه بشری را به جایی رسانده که به سادگی می تواند محرومیت و گرسنگی میلیاردها انسان را پایان دهد و زندگی مادی شایسته و حیات فرهنگی غنی ای را برای آحاد بشر تامین کند. اما نظام سرمایه داری جهانی که سود در فرماندهی آن قرار دارد، این ظرفیت را خفه و سرکوب می کند.

جهان به شکل رادیکالی در حال تغییر است. وقایعی مانند جنگ اوکراین و نسل کشی غزه نشانه های تکان دهنده این وضعیت هستند. با گشوده تر شدن ماریج اوضاع سیاسی جهان روشن تر از قبل می بینیم که به قول آواکیان دو آینده بیشتر در مقابل مان نیست: آینده ای حقیقتا وحشتناک یا حقیقتا رهایی بخش. در واقع دو مسیر بیشتر نداریم: مسیر اول، مسیری است که به جنگ ها و استبدادهای بیشتر و رخدادهایی منتهی خواهد شد که نسل کشی غزه توسط اسرائیل و جنایت های جمهوری اسلامی علیه مردم در مقابل آنها مجلس میهمانی به نظر آیند. مسیر دوم، مسیر جنبشی برای انقلاب است برای سرنگونی نظام سرمایه داری امپریالیستی و استقرار جوامع سوسیالیستی در هر نقطه از جهان که ممکن است. هرچه مسیر دوم گسترده تر و با ثبات تر ساخته شود، مسیر اول کمتر مجال ویرانگری و دهشت آفرینی خواهد یافت و بالاخره با به راه افتادن انقلاب های سوسیالیستی متوقف خواهد شد.

در چنین اوضاعی، آگاه شدن به ضرورت انقلاب کمونیستی و علم مربوط به انقلاب کمونیستی که **کمونیسم نوین** است، تبدیل به اولویتی عاجل و اضطراری شده است که تعلل در آن باعث فاجعه های غیرقابل پیش بینی خواهد شد. هر کس که نگران آینده است باید زندگی خود را وقف یادگیری در مورد انقلاب کمونیستی و **کمونیسم نوین**، مبارزه و سازماندهی برای آن کند. چون این تنها راه برای ساختن مسیر رهایی بخش است. باید زندگی «به روال معمول» را به چالش گرفت زیرا اوضاع به «روال معمول» نیست.

سرمایه داری- امپریالیسم یک سیستم جهانی است که ریشه اش در روابط اقتصادی استثمارگرانه و روابط اجتماعی و سیاسی ستمگرانه، سلطه بر ملت ها، مردم، جنسیت ها داشته و همه اینها را تقویت می کند - و این سیستمی است که افکار و اخلاقیات کهنه منطبق بر این روابط استثمار و ستم را تولید می کند. این سیستم را نمی توان اصلاح کرد. باید آن را سرنگون کرد. حرف باب آواکیان، معمار کمونیسم نوین را باید عمیق فهمید زیرا آینده بشریت به آن وابسته است:

«ما به یک انقلاب نیاز داریم. هر چیز دیگری، در تحلیل نهایی، یاوه است» و هر کس که کمونیست نیست باید تلاش کند تا بر پایه **کمونیسم نوین**، کمونیست شود یا با کمونیست های انقلابی در انجام این انقلاب متحد شود. ترسوها و فرصت طلبانی که خصومت شان با مسیر رهایی بخش انقلاب کمونیستی را پشت پرده لیچارها و دروغ های ضد کمونیستی و حزب ستیزی پنهان می کنند باید افشا کرد. هرچند قدرت های امپریالیستی و دولت های مترجع مانند جمهوری اسلامی، منبع اصلی تولید و پخش دروغ های ضد کمونیستی هستند، اما آنها لشگری از مروجین و مبلغین خُرده پا در دستگاه های آموزشی و اطلاعاتی و تبلیغاتی خود دارند که برایشان کار می کنند. هدف لیچارهای ضد کمونیستی فقط این است که مردم دنیا را برای پذیرفتن دنیای هرچه خوفناک تر سرمایه داری آماده کند. در سال جدید، جواب این تبه کاری فکری را باید با باز کردن جبهه های نبرد سیاسی و ایدئولوژیک و تئوریک علیه ضد کمونیسم جواب دهیم زیرا این کار بخش مهمی از ساختن مسیر رهایی بخش انقلابی است.

از ایران با خیزش ژینا تا حرکت جهانی که در پایتخت های اروپا و شهرهای آمریکا علیه نسل کشی مردم غزه به راه افتاده، شمار روزافزون، در برابر نظم موجود مقاومت کرده و آن را به زیر سوال می کشند. مردم سرشان را بالا گرفته و در جستجوی راه حل هستند. آنها باید بدانند که تنها

راه حل انقلاب کمونیستی است و این راه، نه تنها مطلوب بلکه ممکن است. آنها باید نسبت به واقعیت تاریخی که امپریالیست‌ها و مرتجعین دهنده اند آگاه شوند و بدانند که اولین تلاش‌ها در تاریخ مدرن برای ایجاد جوامع عاری از استثمار و ستم، انقلاب شوروی ۱۹۱۷-۱۹۵۶ و انقلاب چین در ۱۹۴۹-۱۹۷۶ بودند. انقلاب‌هایی که توسط احزاب پیشاهنگ رهبری شدند و ایده‌های روشنی داشتند و اقتصادهای رهایی بخش نوین و نهادهای حکومتی رهایی بخش نوین به وجود آوردند و روابط اجتماعی نوینی که مبتنی بر تعاون و از بین بردن نابرابری بود را برقرار کرده و با افکار کهنه مقابله کردند. همه این کارها را در شرایطی انجام دادند که موانع ایدئولوژیک و مادی غیرقابل تصوری در مقابلشان قرار داشت. این انقلاب‌ها نماینده جهش‌های تاریخی برای بشریت تحت ستم هستند. دستاوردهای آنها بی سابقه و سرنوشت ساز بودند. اما مشکلات و کاستی‌هایی در اندیشه، روش و پراتیک هم داشتند که برخی از آنها بسیار جدی و حتی تاسف بار بودند. باب آواکیان آثار مهمی در جمع بندی از درس‌های عمدتاً مثبت و همچنین منفی این موج اول انقلاب تولید کرده است. او در عین حال از حوزه‌های متنوع تجربه و تلاش بشریت آموخته و با سنتز همه این‌ها در **کمونیسم نوین**، راهی را باز کرده تا در مرحله جدید انقلاب‌های کمونیستی، فراتر رفته و بهتر عمل کنیم. این کمونیسمی است با قدرت دگرگون ساز رادیکال ... کمونیسمی است که در عزم خود برای رهبری میلیون‌ها نفر از طریق مبارزه انقلابی مصممانه، تزلزل ناپذیر است ... و هدف اش استفاده از این قدرت برای رهایی بشریت و رسیدن به جهانی است که انسان‌ها واقعا می‌توانند شکوفا شوند.

کمونیسم نوین، درک نوینی از ماهیت سوسیالیسم به عنوان جامعه در حال نقل مکان به جامعه کمونیستی ارائه می‌کند و نشان می‌دهد که الزامات پشت سر گذاشتن نابرابری‌ها و تمایزاتی که ریشه‌های عمیق در جهان کنونی دارند چیست و برای رسیدن به جهانی که شکاف طبقاتی همراه با دولت به موزه تاریخ سپرده شود، چه باید کرد. کمونیسم نوین می‌آموزد که هر فعالیت سیاسی امروز باید به آن چشم انداز متصل باشد و اصول **جنبشی برای انقلاب** را تعیین کند. الگوی نوینی که آواکیان از جامعه سوسیالیستی آینده می‌دهد، جامعه‌ای است که در آن مخالفت با سیاست‌های حاکم ضرورتاً باید نقش بزرگتری داشته باشد، جوشش فکری باید تقویت شود و ابتکار عمل و خلاقیت هنری از فضای وسیع تری برخوردار باشد. آواکیان به عنوان معمار کمونیسم نوین، به نقد دیدگاه تک بُعدی که در جنبش کمونیستی نسبت به روشنفکران وجود داشت و به آنها به عنوان یک معضل نگریسته می‌شد، پرداخته است. این نگاه تک بُعدی در حقیقت علیه اصل جستجوی حقیقت و علیه خصلت دگرگون ساز پروژه کمونیستی و غلبه بر شکاف کهنه بین کار فکری و یدی است. کمونیسم نوین به ما می‌گوید که باید انترناسیونالیست باشیم. نه به این علت که انترناسیونالیست بودن، خوب است. بلکه اساساً به این علت که شرایط هر کشور خاص را دینامیک‌های جهانی نظام سرمایه داری جهانی (امپریالیسم) تعیین می‌کند و در نتیجه، انقلاب هر کشور خاص از همان ابتدا باید به عنوان بخشی از فرآیند انقلاب جهانی پیش برده شود.

کمونیسم نوین، علمی است که کمونیست‌های انقلابی در هر کشور، باید با به کار بستن صحیح آن، تضادهای کلیدی و پیچیدگی‌های درگیر در انقلابی که هدایت میکنند را تشخیص داده و حل کنند. تعلیم دادن شمار زیادی از روشنفکران و زحمتکشان و ستمدیدگان جامعه با این علم برای باز کردن راه انقلاب در ایران و هر نقطه دیگر جهان تعیین کننده است. زیرا به این وسیله است که می‌توان موانع فکری و عملی انقلاب را دید و راه حل آنها را پیدا کرد. همه مبارزین باید به عنوان رزمندگان آگاه رهایی بشریت و نیروی محرکه آن تعلیم ببینند و بدانند که انقلاب چیست و چه می‌خواهد بکند و از نقطه اکنون تا رسیدن به مرحله آخر انجام انقلاب (استراتژی انقلاب) چیست و چگونه می‌توانیم آن را طی کنیم، چگونه جنبش‌های کمونیستی‌ای بسازیم که برای انقلاب فعالیت کرده و در مقابل نیروی جاذبه تبدیل شدن به قسمتی از صحنه سیاسی جامعه بورژوازی مقاومت کنند. معضل افکار طبقه میانی را که به جای اتحاد با انقلاب پرولتری، دائماً جذب راه کارهای بورژوازی می‌شود چه کنیم. تضادهای عمیق نژادی و جنسیتی که در میان بخش‌های مختلف مردم وجود دارد را چگونه حل کنیم؛ شکاف میان روشنفکران و آن‌ها که در قعر جامعه هستند را چگونه در روند جنبشی برای انقلاب دائماً کمتر کنیم و میان این دو بخش هم افزایی مثبتی ایجاد کنیم و اوضاع را به سمت یک وضعیت انقلابی برانیم.

همان طور که در بالا گفتیم، یک عنصر مهم در تمام این فعالیت‌ها مقابله با لیچارها و بهتان‌های ضد کمونیستی است. ضد کمونیسم در هر شکلی و به تناسب باید جواب درخور را بگیرد و گرنه باز هم در بزنگاه آینده شاهد آن خواهیم بود که بدترین‌های جامعه خود را در راس توده‌های محروم جان به لب رسیده قرار داده و مدعی «تغییر» شوند.

سال آینده را تبدیل به کارزار دفاع از انقلاب کمونیستی و نمونه‌های تاریخی آن در انقلاب شوروی و چین کنیم تا هم دستاوردهای شگفت‌انگیز اجتماعی آنها را در مقیاس میلیونی بشناسانیم و هم نشان دهیم که کمونیسم نوین با تکیه بر آن تجربه از آنها فراتر رفته است.

آدرس‌های ما:

www.cpimlm.org

instagram: CPIMLM

twitter: CpimlmC

Telegram: @newcommunism

Facebook: cpimlm1380

## چرا فلسطین برای ایران سرنوشت ساز است؟

صحنه سیاسی ایران با تضاد و نزاع میان دو منسوخ بنیادگرایی اسلامی که در حاکمیت است و امپریالیسم رقم می خورد. هر یک از این دو منسوخ در نزاع با یکدیگر، تلاش کرده اند از جنایت های دیگری برای موجه جلوه دادن خود استفاده کنند. درک درست از ماهیت این تقابل و داشتن رویکرد سیاسی صحیح نسبت به آن برای سرنوشت مبارزات مردم در سرنوختی جمهوری اسلامی تعیین کننده است. سمت گیری با هر یک از این دو منسوخ، موجب تقویت هر دوی آنها خواهد شد در حالی که هر دوی آنها، موانع مقابل هر نوع تغییر رادیکال انقلابی و مثبت به نفع اکثریت مردم در ایران هستند. به طور مشخص، سوال این است که آیا مبارزات مردم تبدیل به دنباله پروژه های امپریالیست های غرب برای «تغییر» در ایران خواهد شد یا از هر دو منسوخ بنیادگرایی اسلامی و امپریالیسم گسست کرده و با سرنوختی جمهوری اسلامی، راه را برای یک سیستم اساسا متفاوت، جمهوری سوسیالیستی نوین، باز خواهد کرد؟

در این چارچوب است که داشتن رویکرد صحیح و انترناسیونالیستی در رابطه با مسئله فلسطین از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است. به ویژه آن که، این دور از تشدید جنگ و نسل کشی فلسطینی ها در برهم کنش با اوضاع ویژه جهانی، پیامدهای سیاسی قابل توجهی هم در بین مردم و هم در میان دولت های جهان داشته است. پیامدهایی که از منظر خدمت به انقلاب کمونیستی یعنی تنها راه حل رادیکال مثبت برای بشریت، دارای جوانب منفی و مثبت است که باید مثبت ها را تقویت کرده و جوانب منفی را تغییر داد.

یکی از واقعیات مهمی که دیدن آن برای مردم ایران که تحت تاثیر پروپاگاندای ۴۵ ساله جمهوری اسلامی در مورد «آرمان قدس و مردم مظلوم فلسطین» بوده اند، بسیار اهمیت دارد این است که جمهوری اسلامی علی رغم همه ادعایش در این جنگ خود را وقف حمایت از فلسطین و محور مقاومتش نکرد. هرچند در کمک های جمهوری اسلامی به حماس و حوثی ها و دیگر نیروهای شبه نظامی اسلامگرای منطقه شبهه ای نیست، همانطور که علی ظافر، نویسنده یمنی گفته است: «اغراق نکرده ایم اگر بگوییم جمهوری اسلامی ایران در انتقال مقاومت از نبرد با سنگ به نبرد با موشک و پهپاد با هدف شکست رژیم موقت اسرائیل سهم بسزایی داشت»<sup>۱</sup> اما همچنین خود را تا حد امکان بیرون از این جنگ نگاه داشته است. از همین رو فارس نیوز می نویسد: «اگر جمهوری اسلامی بیش از این ورود کند این جنگ به جنگ ایران و آمریکا تبدیل خواهد شد... جمهوری اسلامی فعلا بیش از آنکه با سلاح و نیروی نظامی خود با رژیم صهیونیستی و آمریکا بجنگد با انسان هایی که در مکتب فکری خود در فلسطین و لبنان و... تربیت کرده با آنها مبارزه می کند». یعنی زمین مبارزه جمهوری اسلامی، حمایت از فلسطین یا حتی مبارزه با امپریالیسم نیست بلکه مقابله ارتجاعی بنیادگرایی اسلامی با روبرنای سیاسی ایدئولوژیک قشر حاکم در کشورهای امپریالیستی برای گرفتن سهم بیشتر در منطقه و در درون همین سیستم سرمایه داری امپریالیستی است. به همین دلیل جمهوری اسلامی به واسطه حوثی ها دخالت گری می کند تا با حمله به کشتی های بین المللی در دریای سرخ، متحدین اسرائیل را زیر فشار قرار دهد و آنها (آمریکا، بریتانیا و...) هم در پاسخ، به مواضع حوثی ها حمله می کنند درحالیکه مسلما هیچکدام این فرصت را از دست نمی دهند که این کشمکش ها را به نام «آرمان فلسطین» یا «مبارزه با تروریسم» جا بزنند و مردم را تحمیق کنند. پس مردم باید جدا از فکرسازی های طرفین، از خود بپرسند، ماهیت این صف بندی ها چیست و منافع مردم، چه در ایران و چه در فلسطین، اسرائیل یا آمریکا در کجا نهفته است؟

بر همه روشن است که جنگ اسرائیل علیه مردم فلسطین با حمایت همه جانبه آمریکا پیش می رود و بدون آن اصلا نمی توانست ممکن باشد. مقامات آمریکایی به ویژه رئیس جمهور آن بایدن در تمام سخنرانی هایش، تلاش کرده است برای افکار عمومی در آمریکا در مورد جنایات ارتش اسرائیل و حمایت آمریکا از آن، دلیل تراشی کند و این نشانه آن است که همراه کردن حداکثری مردم با این جنگ، برای امپریالیسم آمریکا اهمیت بسیار دارد. او کشته شدن ۱۲۰۰ اسرائیلی در حمله ۷ اکتبر را با نسل کشی میلیون ها یهودی به دست نازی ها مقایسه کرد در حالیکه شبیه ترین عمل به اقدام نازی ها در حال حاضر، کشتار بیش از ۳۱ هزار فلسطینی و گرسنگی دادن تا حد مرگ به یک میلیون نفر است که از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ تا کنون در جریان بوده است. ایالات متحده به پاس این اقدامات «انسانی»، کمک ۱۴ میلیارد دلاری به اسرائیل را تصویب کرد، سه قطعنامه آتش بس در سازمان ملل را وتو کرد و نه تنها کمک به آژانس ملل متحد که غذا در غزه توزیع می کند را قطع کرد بلکه باقی کشورها را برای قطع بودجه کمکی به این آژانس، زیر فشار قرار داده است. با این حال بایدن با وقاحت مدعی شد: «ایالات متحده تلاش های بین المللی برای دریافت کمک های بشردوستانه بیشتر به غزه را رهبری می کند». در واقع آنچه ایالات متحده رهبری می کند تهیه بمب، پهپاد، تانک، موشک و انواع سلاح ها برای اسرائیل است که بخش اعظم غزه را به ویرانه تبدیل کرده است. این شراکت در جرم علیه بشریت به میزانی روشن است که به ایجاد شکاف بین مردم و طبقه حاکمه آمریکا شدت بخشیده است؛ از دانشجویان دانشگاه های الیت آمریکا که خطر اخراج و بیکاری را می پذیرند اما علیه این نسل کشی سکوت نمی کنند تا آرون بوشنل، عضو نیروی هوایی ارتش آمریکا که جان خود را در یک اقدام اعتراضی به همدستی ارتش آمریکا در جنایات علیه مردم غزه گرفت. از یهودیان آمریکا که خود را سازماندهی کرده اند و فریاد می زنند «نه به نام ما» تا مردمی که اعتماد خود را به آمریکا به عنوان «نیروی خیر» در جهان از دست داده اند و بین یک فاشیست تمام عیار (ترامپ) یا یک جنایتکار جنگی (بایدن) نمی توانند و نمی خواهند انتخاب کنند.

<sup>۱</sup> ارتباط تنگاتنگ میان انقلاب اسلامی ایران و آرمان فلسطین، ایسنا



این مسئله یکی از نقاطی است که می توان تاثیرات مثبت پیامدهای مبارزات حول فلسطین را بر نقشه افکار مردم مشاهده کرد. هرچند افکار اکثریت مردم ایران، درون حبابی که جمهوری اسلامی ساخته به اسارت گرفته شده و قادر به تاثیرپذیری مثبت از این وقایع نیست، اما در آمریکا، جنگ نسل کشی در غزه، قطب بندی های سیاسی در میان مردم را به شدت تغییر داده است. مصادف شدن این تحولات با تشدید تخاصمات درون طبقه حاکمه آمریکا، نگرانی بایدن از وقایع داخلی آمریکا را، در آستانه انتخابات ۲۰۲۴ بیشتر کرده است. رئیس جمهور آمریکا در گزارش سالانه اش به کنگره آمریکا اعلام کرد که این کشور از زمان جنگ داخلی آمریکا (سال ۱۸۶۸) تا کنون هرگز تا این حد تقسیم نشده بود.

باید به مواردی چون تلاش برای متوقف کردن انتخابات و انجام کودتا در ۶ ژانویه ۲۰۲۰ به رهبری ترامپ، لغو حق سقط جنین توسط دیوان عالی آمریکا، حمله فاشیستی جمهوری خواهان به حق رای سیاهان و نفرت پراکنی آنها علیه افراد ترنس اشاره کرد.<sup>۳</sup> او گفت، «هدفم بیدار کردن کنگره و مردم آمریکا است.» اما مردم آمریکا هم باید از خود بپرسند آیا بیدار می شوند تا در زمانه بحران حاد در سیستم، تحت همین سیستم ادامه دهند و آن را حفظ کنند یا از آن بحران استفاده کنند تا یک روش کاملاً بهتر برای زندگی و یک سیستم اساساً متفاوت ایجاد کنند؟

در همین حین، «هیئت حقیقت یاب سازمان ملل» درباره وضع حقوق بشر در خیزش ژینا گزارش داده که «نقض حقوق بشر در ایران به سطح جنایت علیه بشریت رسیده است». عجیب نیست که در این وضعیت، کاظم غریب آبادی دبیر ستاد حقوق بشر قوه قضاییه از آب گل آلود ماهی بگیرد و گزارش هیئت حقیقت یاب سازمان ملل را بی اساس بخواند! او گفت «کشورهای مدعی حقوق بشر به بهانه فوت یکی از شهروندان ایرانی<sup>۴</sup> ژست حقوق بشری به خود گرفته اند اما در خصوص غزه سکوت کرده اند». این دعوای بین «جان ایرانی ها یا فلسطینی ها، کدام یک با ارزش تر است؟» نیست. دعوای دو نیروی منسوخ است که از جان انسان ها هر کجا و به هر طریق که به منافع شان خدمت کند، سود می جویند. وقتی جو بایدن، قصاب مردم فلسطین، با تبریک نوروز بر حمایت از زنان ایران و پاسخگو کردن جمهوری اسلامی تاکید می کند، دغدغه اش زنان و رهایی آن ها از بنیادگرایی اسلامی نیست. بلکه حمایتش را با این حساب ابراز می کند که برآمدهای اجتماعی ایران در خیزش ژینا و پس از آن با توجه به رویکردی که مردم ناراضی ایران نسبت به مسئله فلسطین نیز اتخاذ کرده اند، می تواند به منافع اساسی آمریکا خدمت کند. خلاصه اینکه جنایتکاران، انگشت اتهام به سوی یکدیگر گرفته اند و هر دو، هم راست می گویند و هم دروغ! دروغی که هر دو طرف می گویند این است که خود را منجی و نیروی کاملاً متفاوتی از دیگری نشان می دهند در حالی که هر دو، بخشی از سیستم سرمایه داری امپریالیستی هستند که در زیربنای اقتصادی کاملاً در هم تنیده اند و در رونب، هر چند با هم ضدیت می ورزند اما یکدیگر را تقویت می کنند و از یکدیگر مشروعیت می گیرند. با فهم این حقیقت، تمام قدرت طرفین در زنجیر کردن افکار مردم فرو می پاشد.

به همین دلیل اساسی، مردم ایران نمی توانند به شکل موثری فریاد «مرگ بر جمهوری اسلامی» سر دهند بی آنکه خواهان سرنگون شدن امپریالیسم (سیستم سرمایه داری جهانی) شوند. همانطور که مردم فلسطین - و مردم جهان که از فلسطین دفاع می کنند - نمی توانند ضدیت موثری با اسرائیل و حامیان امپریالیستش داشته باشند، بی آنکه راه خود را به طرز روشنی از هرگونه «مقاومت» زیر پرچم بنیادگرایی اسلامی که تولید شده از درون همین سیستم است، جدا کنند. رابطه متقابل بین این دو نیرو آنچنان زیر جنگ ها و رقابت ها و پروپاگاندهای طرفین پنهان شده که برای مردمی که افق شان کوتاه است، قابل تشخیص نیست. برخی از مردم ایران پشت کردن خود به نسل کشی مردم فلسطین و به طور کلی، ندیدن سیستم سرمایه داری جهانی به عنوان معضل اساسی را، اینگونه توجیه می کنند که «دشمن ما جمهوری اسلامی است.» اما اگر جمهوری اسلامی را به عنوان بخشی از این سیستم شناسیم، در واقع دشمن را هم نمی شناسیم. اگر واقعا می خواهیم با بنیادگرایی اسلامی مبارزه کنیم باید با سیستمی که آن را تولید و در خودش ادغام کرده نیز مبارزه کنیم. این سیستم در فلسطین ماهیت خونینش را به نمایش گذاشته و چشم بستن بر آن، چشم بستن بر شناخت کامل از «دشمن» مردم است. به طور عینی و فارغ از افکار و تمایلات هر کس، سرنوشت مردم ایران و فلسطین، به یکدیگر و به سرنوشت بشریت گره خورده است.

اگر افکار مردم بر سر فلسطین تغییر کند، تغییر مهمی در صحنه سیاسی ایران ایجاد می شود. قطب بندی نامساعد سمت گیری با نیروهای بنیادگرای اسلامی حاکم یا امپریالیست های غربی بهم می خورد و دریچه های اکسیژن به روی راه حل رادیکال باز می شود. اگر این افکار تغییر نکنند، نه تنها آینده مبارزات مردم با هر میزان ایثار و شجاعت به کام امپریالیست ها و مرتجعین حاضر به براق خواهد شد، بلکه نیروی ضد خودش یعنی بنیادگرایی اسلامی را نیز دوباره تقویت خواهد کرد. این هشدار واقعی است برای بیدار شدن!

<sup>3</sup><https://revcom.us/en/truth-biden-revealed-and-deeper-lie-he-told>



## میدان جنگ اوکراین: پوتین و بایدن دیوانه اند یا نمایندگان یک سیستم که نیازمند جنگ است؟



کسانی که با جهان بینی محدود خرد بورژایی به دنیا و رخدادهای مهم جهان می نگرند، استعداد فراوانی در خودفریبی دارند. در جنگ اوکراین هم عده ای فوراً اعلام کردند این «جنگ دموکراسی و اتوکراسی» است. در حالی که دینامیک های جنگ اوکراین، هرگز «دموکراسی در مقابل اتوکراسی» نیست.<sup>۱</sup> بلکه «امپریالیسم در مقابل امپریالیسم» است. اوکراین میدان جنگ جویانه میان امپریالیسم روسیه از یک طرف و آمریکا و امپریالیست های اروپایی از طرف دیگر است. طرفین این جنگ، هر دو زیر فشار منطق سفت و سخت سرمایه که مارکس آن را در جمله «انبساط بیاب یا بمیر» خلاصه کرد، وارد این جنگ شده اند. همه چیز برای آن است که منافع امپراتوری خود را به بهای پس زدن رقبا پیش ببرند. برای آنها اصلاً مهم نیست که کشوری نابود شده و صدها هزار نفر قتل عام شوند. هدف فوری روسیه از این تجاوز، تغییر ساختارهای امنیتی اروپا و ائتلاف های امپریالیستی برجا مانده از دوران «جنگ سرد» بود. زیرا این ساختارها را مانعی در مقابل بسط و گسترش سرمایه داری امپریالیستی روسیه می بیند. هدف آمریکا هم ممانعت از آن است که میان کشورهای امپریالیستی اروپا و روسیه اتحادی ایجاد شود. امپریالیسم آمریکا حتا با متحدین غربی خود با تهدید برخورد می کند. نمونه اش، منفجر کردن خط گاز نورد استریم است که در سپتامبر سال ۲۰۲۲ با همراهی نروژ آن را منفجر کرد تا گازی که از روسیه به آلمان می رود قطع شود و اروپا مجبور شود که در سمت ناتو وارد حمایت از جنگ امپریالیستی در اوکراین شود.

تشریح علمی اوضاع کنونی همین است. عده ای در تحلیل از اوضاع وارد جزئیات جامعه شناختی می شوند. در حالی که ساختارهای سفت و سخت واقعیت سیستم سرمایه داری امپریالیستی این وضعیت را به وجود آورده و تنها شکل علمی تبیین اوضاع دیدن این ساختارها و دینامیک های آن است. تفکرات غیر تاریخی و غیر ماتریالیستی سکه رایج است. مانند این که پوتین روان پریش قلدر است و یا این که ناتو بیش از اندازه او را تحریک کرد و اگر ناتو پایان «جنگ سرد» را با دقت مدیریت کرده بود این جنگ رخ نمی داد. اما چنین نیست. در همه فرآیندها، همواره مراحل مختلف، نیروهای مختلف، خصائل مختلف و ضرورت های مختلف هست. اما یک قوه محرکه اساسی آن را به جلو می راند. دینامیک های سرمایه داری است که این جنایتکاران جنگی را به سمت جنگ می راند. نباید گذاشت که این واقعیت در پشت دروغ های تبلیغاتی طرفین پنهان بماند. از دل این اوضاع است که جنگ روسیه در اوکراین برای عوض کردن ساختار امنیتی اروپا به راه می افتد.

طرفین این جنگ نیابتی نیاز دارند پوشش موجه برای جنگ خود درست کنند. به طور مثال، روسیه برای موجه جلوه دادن تجاوز به اوکراین و جلب نظر مردم روسیه و هر کس دیگر که می خواهد دروغ های امپریالیستی روسیه را باور کند می گوید، «اوکراین یک دولت نازی است که می خواهد کشور نجیب روسیه را خرد کند». اما واقعیت چیست؟ گروه های نازی در اوکراین وجود دارند و در دوره جنگ جهانی دوم بخشی از اوکراینی ها با رژیم هیتلر همکاری کردند. ولی اوکراین تحت حاکمیت یک الیگارشی فاسد دموکراسی بورژوایی است که رئیس جمهورش هم یهودی است. در روسیه هم گروه های نازی کم نیستند و مواضع خود پوتین در زمینه زنان و گروه های ال جی بی تی کیو مسلماً بسیار به فاشیست ها نزدیک است. آمریکا و به طور کلی اروپایی ها ادعا می کنند که هدف روسیه ادغام دوباره اوکراین در امپراتوری روسیه است. اما این یک دروغ تبلیغاتی است. شک نیست که روسیه نیازمند تجدید تقسیم جهان است. زیرا یک کشور سرمایه داری امپریالیستی است که برای گسترش اش نیاز به گسترش سرزمین های تحت نفوذش دارد. اما روسیه بارها تاکید کرده که استقلال اوکراین را به رسمیت می شناسد و علت تجاوز روسیه به اوکراین را نزدیکی نظامی و استراتژیک اوکراین به ناتو می داند. یکی از دروغ های واضح آمریکایی ها این است که حامی «حق تعیین سرنوشت اوکراین» هستند. در واقع استراتژی آمریکا این است که اوکراین را تبدیل به باتلاق روسیه کند، حتا اگر به معنای نابودی تمام زیرساخت های آن و کشتار مردم اوکراین باشد. آمریکا این استراتژی را از طریق زلنسکی و ژنرال های وی پیش می برد. مردم اوکراین به طرز اسفناکی نسبت به این واقعیت ناآگاهند. واقعیت را

<sup>۱</sup> واضح است که رژیم پوتین یک رژیم سرکوب گر امنیتی نظامی است و با مخالفین اش بیرحمانه برخورد می کند و حتا مخالفین جنگ اوکراین را به این علت که آن را یک جنگ می نامند، دستگیر کرده است. اما نه در زمینه سرکوب داخلی و نه تجاوزگری بین المللی هنوز به پای آمریکا نرسیده است. مگر بیش از دو میلیون زندانی در آمریکا کم است؟ مگر اکثر مردان سیاه در آمریکا حداقل یک بار گذارشان به زندان نمی افتد و بسیاری به دلخواه پلیس در خیابان به قتل نمی رسند؟ مگر فاشیست های بنیادگرای مسیحی در آمریکا پس از ۵۰ سال حق سقط جنین را از زنان نگرفتند؟ مگر در جنگ های خاورمیانه دو کشور عراق و افغانستان را ویران نکرد؟ مگر نسل کشی غزه با حمایت کامل آمریکا پیش نمی رود؟ مگر دموکراسی آمریکایی حامی رژیم های بیرحم چون عربستان که مخالفینش را قطعه قطعه می کند و رژیم فاشیستی اشغالگر اسرائیل نیست؟ مگر در ۷۵ سال گذشته امپریالیست های غرب حامی رژیم های آدمکش از آمریکای لاتین تا آسیا و آفریقا نبوده اند؟

به آنان هم باید نشان داد تا از دریچه این استراتژی، زشتی این سیستم را ببینند و بفهمند اوکراین هم مانند دیگر نقاط جهان نیازمند یک انقلاب کمونیستی است.

## ریشه ها و تبارشناسی جنگ اوکراین

این جنگ ریشه در وقایع پس از «جنگ سرد» دارد. «جنگ سرد» به رقابت میان دو بلوک امپریالیستی «غرب» به رهبری آمریکا و پیمان نظامی ناتو از یک طرف و بلوک امپریالیستی شرق به رهبری شوروی و پیمان نظامی ورشو در طرف دیگر گفته می شود. این «جنگ سرد» در نتیجه عقب نشینی شوروی به جنگ جهانی سوم منجر نشد و بلوک امپریالیستی غرب به رهبری آمریکا از آن پیروز به در آمد و نهایتاً کشور شوروی هم فروپاشید. تشکیل فدراسیون روسیه که هسته مرکزی کشور شوروی بود و کشور مستقل اوکراین از نتایج آن بود. پس از فروپاشی شوروی و تمام شدن جنگ سرد، فضای بزرگی برای بسط و گسترش امپراتوری آمریکا و تا حدی کشورهای اروپای غربی فراهم شد. روند «گلوبالیزاسیون» که رسوخ و نفوذ هرچه عمیق تر سرمایه های امپریالیستی در اقصی نقاط جهان بود، امکان پذیر شد و موجب جا به جایی های اقتصادی و جمعیتی بزرگ در کشورهای مختلف «جهان سوم» و کشورهای سرمایه داری امپریالیستی از جمله در خود آمریکا شد. اما همه چیز بر وفق مراد آمریکا جلو نرفت. جنگ های خاورمیانه ای آمریکا شکست خوردند و بنیادگرایی اسلامی رشد و گسترش بیشتری یافت و در مقابل امپریالیسم آمریکا و همچنین دیگر کشورهای امپریالیستی اروپا صف آرایی کرد. هم زمان با این شکست ها همکاری و اتحاد با چین تبدیل به رقابت شد. زیرا چین بعد از سرنگونی سوسیالیسم در سال ۱۹۷۶ سرمایه داری را احیاء کرد و تبدیل به یک کشور سرمایه داری و سپس یک کشور سرمایه داری امپریالیستی شد. با وجودی که، چین در شراکت با سرمایه های آمریکایی و با حمایت آمریکا تبدیل به یک کشور سرمایه داری امپریالیستی شد، اما بنا به ماهیت و دینامیک های سرمایه داری («انسباط بیاب یا بمیر») به نوبه خودش وارد رقابت با آمریکا بر سر کسب مناطق نفوذ جغرافیایی و سیاسی استراتژیک شد. روسیه نیز پس از فروپاشی شوروی، بار دیگر خود را بازسازی کرد و امیدوار بود که به عنوان یک قدرت سرمایه داری امپریالیستی، به کلوب امپریالیست های اروپایی پذیرفته شود، اما چنین نشد. بعد از خاتمه «جنگ سرد» رابطه میان آمریکا و اتحادیه اروپا مشکل دار بود. چون تحولات جهان پس از فروپاشی شوروی و سپس عروج روسیه و چین به عنوان قدرت های سرمایه داری امپریالیستی چالشگر آمریکا، با ساختار ناتو نمی خواند. بر بستر همین تغییرات و جا به جایی ها، تضاد میان امپریالیسم و بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا حادث شد.

همه این روندها، به یکدیگر متصل هستند و امروز، ساختارهای نظم جهانی را که بعد از جنگ دوم ساخته شده بودند را زیر فشارهای سنگین خرد می کنند. این وضعیت، هم در داخل کشورهای مختلف نمود دارند و هم در سطح کلی جهانی. بنابراین در عین حال که قدرت ها را هار می کند که با حرکت به جلو زنده بمانند در عین حال کلیت سیستم و هر یک از آنها را در هر کشور تضعیف می کند.

این روندها، امپراتوری آمریکا را با مشکل روبرو کرد و در خود طبقه حاکمه آمریکا نیز اختلافات حادی بر سر چگونگی حفظ امپراتوری آمریکا در جهان، سربلند کرد. جریان فاشیستی ترامپ در طبقه حاکمه آمریکا رشد کرد. این جریان فاشیستی که هم در هیئت حاکمه است و هم یک جنبش توده ای ارتجاعی است، محصول ترکیب این اوضاع جهانی با تاریخ خاص آمریکا است. در واقع یک جنبش توده ای ارتجاعی تحت رهبری بخشی از طبقه حاکمه آمریکا است که می خواهد انتقام امتیازاتی که در دهه شصت میلادی به سیاهان و زنان داده شد را بگیرد. **اهمیت اوضاع داخلی آمریکا برای دنیا این است که سرمایه داری امپریالیستی آمریکا به گونه ای رشد کرده است که در صورت افول می تواند تمام سرمایه داری جهانی را با خود پایین بکشد.**

جنگ اوکراین یک تبارز خاص از این اوضاع گره گاهی در جهان، از تبارزات روند فروپاشی در ساختارهای روابط قدرت و نهادهای بین المللی است که بعد از جنگ جهانی دوم ساخته شده بود. تقریباً نمی توان گفت مناطق و نهادهایی از نظم کهنه امپریالیستی دارد فرو می ریزد و مناطق و نهادهایی پابرجا هستند. به درجات مختلف، از هم گسیختگی و شاریدگی را در همه جنبه های مهم که معرف نظم جهانی بود می توان مشاهده کرد.

## جنگ یا صلح!؟

جواب به این سوال که آیا جنگ نیابتی در اوکراین یا در جبهه های تخصص در دریای چین و خاورمیانه می تواند به جنگ هسته ای جهانی جهش کند یا خیر را «بولتن دانشمندان اتمی» با کشیدن عقربه های ساعت به نزدیکی نیمه شب (که هرگز تا این حد به نیمه شب نزدیک نبوده است) داده است. اظهارات پوتین در مورد سلاح های مدرن هسته ای روسیه که به سمت لندن و پاریس و برلین نشانه رفته اند و پاسخ های بایدن به پوتین (و هر کس دیگر) هشدار می دهد که از ماشین جنگی آمریکا بترسید! تهدیداتی هستند که نشانه وخامت سرنوشت بشر در دستان سیستم سرمایه داری امپریالیستی است. در واقع، اثبات دوباره ضرورت سرنگون کردن این سیستم و دولت هایش هست تا بشریت به واقع بتواند سرنوشت خود را در دست گیرد.

مردم «اروپای نیک بخت» که سنگینی سایه جنگ هسته ای را بر سر خود احساس می کنند، ضد جنگ و حامی صلح اند. میلیاردها انسانی که در زندگی چیزی جز کار طاقت فرسا و بخور و نمیر و روابط اجتماعی ضد انسانی را تجربه نکرده اند هم ضد جنگ و حامی صلح اند. اما واقعیت این است که ما در مقیاس جهانی تحت سیستمی زندگی می کنیم که توسط منطق سفت و سختی حرکت می کند و برده این منطق است. منطق جستجوی حداکثر سود و رقابت های مهلک با رقبا برای اینکه به قیمت رقبا بسط و گسترش بیابد. اکنون، طرفین سلاح های هسته ای خود را جا به جا و مستقر می کنند. جنگ هسته ای روی میز است و برای طرفین یک خط قرمز نیست. در واقع اگر به اوضاع به طور علمی و ماتریالیست تاریخی نگاه کنیم، این ذات سرمایه داری است که عریان شده و حی و حاضر در مقابل چشمان همه است. ندیدن آن مانند ندیدن هیولا در اتاق است.

باب آواکیان در مقاله «نکات کلیدی در مورد اوضاع نادر» می گوید: نه تنها شیوه تولید بلکه شیوه تفکر مردم باید عوض شود. بنابراین ما باید در نقاط داغ وارد جنگ فکری شویم. هر آن جا که مردم حول این رخدادهای جمع شده و بحث می کنند باید این تفکر علمی را به میدان آوریم و هر کس را که بتوانیم برای گسترش عملیات انقلابی مان سازماندهی کنیم. نبرد سیاسی بسیار مهم است. باید این روندها را تشریح کنیم که چه اتفاقی دارد می افتد و چرا و منافع ما در کجا نهفته است. ما در حال جنگ برای یک جهان بینی مشخص و آزاد و رها از قفس های نظم موجود و افکاری هستیم که نظم موجود تولید می کند. و باید در مقیاس گسترده با توده ها وارد این جنگ فکری شویم. این یک نبرد مهم برای انقلاب است.

## هائیتی، یمن، فلسطین ... فروپاشی، گسترش فلاکت و رنج، جنگ های نسل کشی و بالاخره جنگ هسته ای؟

کاوه اردلان

«ما دیگر نمی توانیم به امپریالیست ها اجازه دهیم که بر جهان سلطه داشته باشند و سرنوشت بشریت را تعیین کنند. این یک فکت علمی است که هیچ ضروری نیست که انسان ها این طور زندگی کنند.» باب آواکیان

### هائیتی

صحنه اشغال پایتخت هائیتی (پورتو پرنس) توسط باندهای مسلح که چند هزار تن از افراد خود را از زندان آزاد کرده و مانع از بازگشت رئیس جمهور کشور از خارج شدند شگفت انگیز است. اما، از آن شگفت انگیزتر این که نمی توان گفت میان اینها و ارتش رسمی هائیتی که تحت سلطه آمریکا شکل گرفته است، چه فرقی هست! این باندهای تبه کار هم مثل پیشینیان خود، خواهان «انقلاب علیه نخبگان سیاسی فاسد» هستند. رئیس یکی از ۹ باند تبه کار که اکنون متحد شده اند، شخصی به اسم گی فیلیپ، از افسران پلیسی است که در سال ۲۰۰۴ در کودتایی علیه رئیس جمهور آن کشور، برتران آریستید، شرکت داشتند. وی حتا در سال ۲۰۱۶ در انتخابات مجلس سنا به پیروزی رسید. اما همان سال به اتهام قاچاق مواد مخدر دستگیر و به آمریکا مسترد شد. او اکنون می خواهد رئیس جمهور شود. یکی دیگر از سران تبه کار به نام شریزه هم می خواهد رئیس جمهور شود. او قبلا افسر پلیس ضد شورش هائیتی بود که جنایت هایش علیه تظاهر کنندگان معروف است و در سال ۲۰۱۸ از کار برکنار شد. به او لقب «باربیکو» داده اند چون در خیابان مردم را آتش می زد و تحت عنوان «مقابله با گروه های تبه کار» مردم را به گلوله می بست و به مدارس حمله می برد. در آن زمان، ماموران سازمان ملل متحد که برای «حمایت از حکومت قانون» در هائیتی مستقر بودند، در این جنایت ها به وی و به طور کلی نیروهای پلیس کمک می کردند.

این تبه کاران خود را «حامی مردم عادی» و «ضد فساد و اختلاس» اعلام می کنند و گی فیلیپ حتا خود را با نلسون ماندلا مقایسه می کند و می گوید: «اگر مردم من به من اعتقاد داشته باشند و به من اعتماد کنند، من رهبر آنها خواهم بود. این به مردم من بستگی دارد، نه کس دیگری.»<sup>۱</sup>

وزیر خارجه جنایتکار آمریکا، آنتونی بلینکن (که از زمان بازگشت طالبان به قدرت وی را با نام آیت الله بلینکن می شناسیم) حرف های معمول جنایتکاران شیک و عطر و ادکلن زده امپریالیسم آمریکا را تکرار کرد: «سرنوشت هائیتی را مردم هائیتی باید تعیین کنند». عجب! پس امپریالیسم آمریکا و دست پرورده هایش در حکومت و ارتش هائیتی مانع تحقق تعیین سرنوشت هائیتی به دست مردم هائیتی نبودند؟ پس کی بود؟ فلاکت مردم هائیتی به چند قرن پیش می رسد که مستعمره فرانسه بود و بعد مستعمره آمریکا شد. معروف است که پرسودترین مستعمره تاریخ بود. در واقع، شالوده های فرانسه «متمدن» امروزی را برده های هائیتی با کار طاقت فرسا و جانشان بنا نهاده اند. به همین علت در دوره استعمار فرانسه، میانگین عمر برده های هائیتی به خاطر فشار کار و بیماری و قتل به دست فرانسوی ها، فقط ۲۱ سال بود. اولین شورش برده ها در تاریخ سرمایه داری در سال ۱۷۹۱ در هائیتی رخ داد که در سال ۱۸۰۳ به تاسیس کشور هائیتی منتهی شد. در بیش از یک صد سال گذشته هائیتی تحت سلطه امپریالیسم آمریکا بوده است. آمریکا، برای اداره هائیتی به قشری از طبقه حاکمه بومی هائیتی که در غارت این کشور و مردمش با آمریکا سهیم بودند و دخالت های نظامی مستقیم تکیه کرده است. اگر بخواهیم فقط فصل آخر از سرچشمه فلاکت مردم هائیتی را بررسی کنیم، باید به سی سال پیش برگردیم. ارتش آمریکا در ۱۹ سپتامبر ۱۹۹۴ تحت عنوان «عملیات دفاع از دموکراسی» وارد هائیتی شد. اوضاع کنونی محصول مستقیم عملیات نظامی «دفاع از دموکراسی» است. در آن زمان، جمعیت عظیمی از اهالی پورتو پرنس با خوشحالی از ارتش آمریکا استقبال کردند. فکر می کردند آمریکا آمده است تا آنان را از دست حکومت نظامیان نجات دهند. این نظامیان، شش سال پیش از آن، با سرنگون کردن اولین رئیس جمهور منتخب مردم به نام ژان برتران آریستید، به قدرت رسیده بودند. ژان برتران آریستید فردی مترقی از اپوزیسیون بود که نخبگان حکومتی و ساختارهای فاسد دولت هائیتی را به چالش گرفته بود. اما پس از انتخاب او به ریاست جمهوری، نظامیان هنوز صاحب قدرت سیاسی و اقتصادی بودند و توانستند (با کمک آمریکا) رژیم آریستید را در سال ۱۹۹۱ سرنگون کنند. نظامیان برای تثبیت حکومت خود رژیم ترور و تجاوز به راه انداختند و نزدیک به ۵۰۰۰ نفر از حامیان آریستید را به قتل رساندند. در سال ۱۹۹۴ بیل کلینتون، رئیس جمهور آمریکا اعلام کرد آمریکا می خواهد «حکومت دموکراتیک را در هائیتی احیاء کند». اما نظامیان تهدید آمریکا را جدی نگرفتند چون خودشان با حمایت آمریکا کودتا کرده بودند و یکی از اعضای حکومت نظامی در همان زمان مامور مزد بگیر سیا بود. با ورود ۲۵ هزار سرباز آمریکایی، حکومت نظامیان عقب نشینی کرد و قبول کرد که آریستید به قدرت برگردد. احیای ریاست جمهوری آریستید با این شرط انجام شد که هائیتی قراردادی را با صندوق بین المللی پول و بانک جهانی امضا کند و سیاست های اقتصادی «تعدیلات ساختاری» را پیش ببرد. این «تعدیلات ساختاری» منجر به آن شد که هائیتی برای تامین مواد غذایی روزمره مردم وابسته به واردات و کاملا وابسته به کمک های مالی خارجی شود. تمام برنامه های اصلاح گرانه آریستید فروپاشید. در سال ۲۰۰۴ آمریکا یک بار دیگر در هائیتی دخالت نظامی کرد تا حکومت آریستید را سرنگون کند. و باز هم برای «احیای دموکراسی» و باز هم برای «نجات مردم هائیتی» و باز هم ...

فروپاشی هائیتی نمونه جدیدی از فروپاشی ساختارهای نومستعمراتی است که امپریالیسم آمریکا در اقصی نقاط جهان مستقر کرده است. این فروپاشی، در غیاب یک نیروی انقلابی کمونیست که بتواند مردم را سازماندهی کند تا برای ایجاد یک هائیتی نوین بجنگند که واقعا در خدمت مردم محروم و زحمتکش آن باشد، میدان به دست انواع نیروهای تبه کار افتاده است؛ نیروهایی که سرکرده هایشان زمانی بخشی از ساختارهای سرکوب

<sup>۱</sup>منبع: بی بی سی فارسی. رهبران گروه های تبه کار هائیتی چه کسانی هستند؟



دولتی بودند. نبود نیروهای کمونیست انقلابی امری اتفاقی نیست. امپریالیسم آمریکا، برای استقرار ساختارهای نواستعماری خود همواره اولویت را به سازمان دادن ستون فقرات سرکوب امنیتی و نظامی داده است و برای تحکیم حاکمیت رژیم های خون خوار وابسته به خود، کارزارهای متعدد کمونیست کشی و حتا سرکوب نیروهای مترقی غیر کمونیست را به راه انداخته است.

## یمن، حوثی ها، جنگ های گسترش یابنده

از زمان آغاز نسل کشی در غزه، حکومت حوثی ها در یمن، با عملیات موشک پرانی در دریای سرخ، رفت و آمد کشتی های تجاری و نظامی را به خطر انداخته است. حوثی ها یک سازمان ارتجاعی اسلام گرا هستند که بر اکثریت مناطق یمن سلطه دارند و تحت الحمایه جمهوری اسلامی می باشند. هدف حوثی ها از حمله به کشتی ها در دریای سرخ فشار گذاشتن بر آمریکا و اسرائیل است تا جنگ غزه را پایان دهند. آمریکا و بریتانیا نیز تهدید می کنند که اگر حوثی ها حملات موشکی خود را متوقف نکنند، جنگ را به سمت ایران گسترش خواهند داد. در حالی که جمهوری اسلامی متحد روسیه و چین است، مطمئنا گسترش جنگ، جنگ های بزرگتری را می تواند در پی داشته باشد.

چرا یمن، به این روز افتاده و چرا یک گروه اسلام گرای مرتجع تبدیل به قهرمان مردم آن کشور و حتا در کشورهای عرب منطقه و فلسطین شده است؟

نقش جمهوری اسلامی، در تقویت حوثی ها تعیین کننده بوده است. جمهوری اسلامی در رقابت با اسرائیل و آمریکا و عربستان سعودی برای کسب نفوذ منطقه ای، اتحاد و ائتلاف وسیعی با دیگر اسلام گرایان منطقه ایجاد کرده است و امروز، آنها را به عنوان مهره بازی های جنایتکارانه منطقه ای خود استفاده می کند. اما زمینه ساز گسترش نفوذ جمهوری اسلامی در یمن، جنایت های عربستان و امارات و آمریکا در یمن بوده است. در سال ۲۰۱۴ یک جنبش مذهبی سیاسی به نام حوثی، حکومت وابسته به عربستان را که به شدت فاسد و ضد مردم بود سرنگون کرد. در سال ۲۰۱۵ نیروی هوایی عربستان سعودی و نیروی زمینی امارات متحده عربی با حمایت کامل آمریکا از طریق ارسال سلاح و کلاه سبزه ها، مامورین اطلاعاتی و هواپیماهای تجسسی ارتش آمریکا به یمن تجاوز کردند. در این حمله نظامی از هزاران کودک-سرباز که برخی حتا ۱۴ ساله بودند و از منطقه فقر زده دارفور در سودان به استخدام ارتش امارت عربی در آمده بودند استفاده کردند. نزدیک به ۴۰۰ هزار نفر یمنی در نتیجه بمباران، قحطی و بیماری های حاصل از جنگ کشته شدند که ۷۰ درصدشان کودکان زیر ۵ سال بودند. شرکت آمریکا در جنایت های جنگی علیه غیر نظامیان و بیمارستان ها و مدارس و ساختارهای غیر نظامی چنان آشکار بود که در سپتامبر ۲۰۲۰ روزنامه نیویورک تایمز نوشت، ایالات متحده مستاصلانه به دنبال درست کردن «سپر قانونی» برای خود است زیرا «مقامات آمریکایی کاملا نسبت به کشتار بدون تبعیض در این جنگ آگاهند».

زندان های غیر رسمی در خاک یمن که توسط امارات متحده عربی کنترل می شد، مملو از یمنی ها شد. در سال ۲۰۱۸ گزارشی تحت عنوان «شکنجه جنسی افسارگسیخته در زندان های تحت کنترل امارات متحده عربی» منتشر شد. در این گزارش از قول یکی از زندانیان گفته شده است: «هر روز آرزوی مرگ می کردم اما آن را نمی یافتم». خبرگزاری آسوشیتدپرس در ژوئن ۲۰۱۸ در گزارشی گفت: «حدافل ۱۸ زندان تحت کنترل امارات متحده عربی در یمن وجود دارد» و جنایت هایش را اینطور نقل کرد: «صدها یمنی که بدون طرح هیچ اتهامی در بازداشت هستند مرتبا تحت عنوان این که تلفن های هوشمند را در بدنشان مخفی کرده اند مورد تجاوز جنسی قرار گرفته اند.» طبق این گزارش: «مردها بیغ می زدند و گریه می کردند. سگ های هار را به جان کسانی که مقاومت می کردند می انداختند و آنقدر می زدند تا خون ریزی کنند» و «از صحنه تجاوز فیلم برداری می کردند و زندانی را تهدید می کردند که اگر جاسوس شان نشوند آن را علنی خواهند کرد». خبرگزاری آسوشیتدپرس از سخنگوی نظامی ارتش آمریکا در این مورد سوال کرد و او ادعا کرد که آمریکا هیچ شواهدی مبنی بر آزار بازداشتی ها در یمن ندارد!

تحریم های اقتصادی چنان فقر و قحطی ای در یمن به وجود آورد که سازمان های کمک رسانی اعلام کردند «بزرگترین بحران بشری دنیا» گریبان ۲۲ میلیون یمنی را گرفته است.

این فقط گوشه کوچکی از جنایت های آمریکا و شرکای سعودی اش در یمن است. این جنایت ها، نفوذ حوثی های یمن و جمهوری اسلامی را در میان اهالی یمن گسترش داده است و بی علت نیست که این مرتجعین، تبدیل به قهرمانان بخش بزرگی از مردم شده اند.

## خطر گسترش جنگ به ایران

تمام این وقایع بر بستر گسترش رقابت میان قدرت های امپریالیستی بر سر خاورمیانه تشدید می شوند. امپریالیسم آمریکا، خاورمیانه را «حیات خلوت» خود می داند و به واقع، یکی از ستون های تعیین کننده امپراتوری جهانی اش می باشد. اما امپریالیست تازه نفس چین و همچنین روسیه نیز به دنبال گرفتن جای آمریکا هستند. رقابت میان این امپریالیست ها، در همه نقاط جهان جریان دارد و خاورمیانه یکی از نقاط اشتعال آن است. بر بستر این رقابت ها، جمهوری اسلامی تلاش می کند به نفوذ بیشتری در خاورمیانه دست پیدا کند. اسرائیل، از طریق نابود کردن افراد نظامی و مواضع جمهوری اسلامی در سوریه، در واقع به طور غیر مستقیم در جنگ با ایران است. همه صحبت از «صلح» و «نظم» می کنند اما همه قدرت های امپریالیستی (از آمریکا تا چین و روسیه) و همه دولت های ارتجاعی (از اسرائیل تا جمهوری اسلامی و عربستان و ...) و همه گروه های اسلام گرای منطقه (از حزب الله و حوثی تا حشد شعبی و غیره) به خاطر حفظ منافع خود مردم این منطقه را به فلاکت و کشورها را به ویرانی می کشند و با استفاده از فقر و محرومیت از بین همین مردم برای جنگ های کثیف خود سربازگیری می کنند.

هریک از این جنگ ها می توانند چکاننده جنگ های بزرگتر شوند و رنج و فلاکت و کشتار مردم این منطقه را صدباره و هزارباره کنند. چنین آینده ای نه قابل قبول است و نه ضروری و می توان با انقلاب های کمونیستی در هر آن جا که ممکن است، از ایران تا یمن تا آمریکا، جلوی این روند دهشتناک را گرفت. هیچ راهی جز این نیست. هر چیزی جز این بهبوده است.



## تمرین دموکراسی، تمرین سازش با وضع موجود

### واقعیت کمونیسیم چیست؟

#### قسمت هفتم از سلسله مقالات درباره دموکراسی

منبع اصلی این سلسله مقالات، کتاب «دموکراسی: آیا بهتر از آن نمی توانیم؟» نوشته باب آواکیان و دیگر آثار وی در مورد دموکراسی/دیکتاتوری است.

گذار به دموکراسی و تمرین دموکراسی، کدواژه هایی است که مرتباً از سمت طیف وسیعی هم در اپوزیسیون جمهوری اسلامی و هم از درون رژیم به گوش می رسد. ما مرتباً می شنویم که «دموکراسی نقطه‌ای نیست که ما به آن برسیم، دموکراسی یک فرآیند است.» یا اینکه «دموکراسی به مردمی نیازمند است که تمرین دموکراسی کرده باشند.» در همین راستا بی بی سی فارسی در برنامه پراگ سلسله جلساتی با موضوع «گذار به دموکراسی» تهیه کرد که به چند کشور شیلی، مالزی، کره و ترکیه می پردازد. بنظر می رسد که پیش فرض بسیاری آن است که مشکل «ما» در ایران، نداشتن تمرین دموکراسی است. آنگاه سوال این است که چگونه به دموکراسی می توانیم گذار کنیم یا آن را تمرین کنیم؟ در این مقاله نشان می دهیم «گذار به دموکراسی» انگاره ای است که برای کشورهای تحت سلطه ای چون ایران توسط بورژوازی امپریالیستی در نظر گرفته شده است تا از یک طرف، اعوجاج جهان و فاصله بین کشورهای امپریالیستی در «شمال جهانی» و کشورهای «جنوب جهانی» را اینگونه توجیه کنند که کشورهای «جنوب جهانی» هنوز در مرحله گذار و تمرین دموکراسی هستند و از طرف دیگر، دخالت های امپریالیستی شان در این کشورها و نشان دادن حکومت های استبدادی را بعنوان بخشی از این گذار تعریف کنند. در این بررسی، اقتصاد و سیاست این گذار را از نظر می گذرانیم و دوباره به فهم ماهیت اساسی این «دموکراسی» باز می گردیم: دموکراسی/دیکتاتوری بورژوازی یا دموکراسی/دیکتاتوری پرولتری؟

یکی از ویژگی ها و عوامل گذار به دموکراسی که بر آن تاکید می شود، کاهش مداخله دولت در اقتصاد یا پیشرفت اقتصاد «بازار آزاد» است. بعنوان مثال، محسن رنانی می گوید: «واگذاری قدرت به نیروهای بازار یک تحول دموکراتیک است. در اکثر کشورهای دموکراتیک میبینیم که آزادی اقتصادی شرط لازم برای آزادی سیاسی بوده است اما برعکس آن صادق نیست.»<sup>۱</sup> به همین سیاق، حسن منصور در مورد دیکتاتوری نظامی فاشیستی پینوشه در شیلی می گوید که پینوشه با سیاست های نئولیبرالی اش در اقتصاد، زمینه های دموکراسی را فراهم کرد!<sup>۲</sup> «پسران شیکاگو» (اقتصاد دانان سرمایه داری تعلیم یافته در آمریکا) در شیلی، حتی پس از کنار رفتن پینوشه طی فراندوم، همان برنامه اقتصادی را برای سه دولت ادامه دادند.

این برنامه، از یک طرف برای مدتی رشد اقتصادی قابل توجهی برای شیلی در پی داشت اما از طرف دیگر، با خصوصی سازی های گسترده، نابرابری اقتصادی حیرت آوری به بار آورد که ضربه به بهداشت و آموزش و بازنشستگی و... بخشی از آن بود و در بلند مدت، بحران های اقتصادی بوجود آورد. در کره جنوبی نیز، پس از کشتار کمونیست ها و پاکسازی همه مخالفان تحت لوای مبارزه با کمونیسیم در دهه هشتاد میلادی، گفته می شود که شکفتن اقتصاد بازار آزاد با سرمایه گذاری آمریکا نقطه شروع گذار به دموکراسی شد!<sup>۳</sup> اما گفته نمی شود که کره جنوبی را به کشوری با اختلاف طبقاتی شدید تبدیل کرد. همانطور که در فیلم انگل<sup>۴</sup> به خوبی تصویر شده، زندگی انگلی مرفه معدودی بر ویرانی زندگی بسیاری ساخته شده است. یا در همین برنامه پراگ درباره مالزی و ترکیه گفته می شود، علی رغم قدرت گرفتن اسلامگرایی به دلیل همساز شدن اسلامی ها با اقتصاد بازار، روند دموکراسی ادامه دارد!<sup>۵</sup> این ادعا علی رغم سرکوب وحشیانه جنبش محیط زیستی پارک گزی، دستگیری روزنامه نگاران مخالف اردوغان، تسویه استادان مخالف از دانشگاه ها، عملیات نظامی جنایتکارانه اردوغان در مناطق کردستان و تمام قوانین اسلامی و ضد زن در این کشور مطرح می شود. همساز شدن اسلامگرایان با اقتصاد بازار درباره جمهوری اسلامی و قشر سرمایه داران اسلامگرا که در ۱۳۵۷ به قدرت رسیدند و به ویژه با آغاز روند «گلوبالیزاسیون سرمایه داری» به آن پیوستند و فرامین صندوق بین المللی پول و بانک جهانی را در مورد «تعدیلات ساختاری» مو به مو اجرا کردند نیز واقعیت دارد. پس چرا بسیاری ایران را درون این روند دموکراتیک فرض نمی کنند؟

برای پاسخ به این سوال بجای پرداختن به جزئیات تفاوت های حقوقی و نظام پارلمانی در اینجا و آنجا، باید کمی وسیع تر نگاه کنیم. در همه مواردی که بعنوان نمونه هایی موفق از گذار دموکراتیک نام برده می شوند، فقط شاهد یک گردش دلخواهانه به اقتصاد بازار نیستیم، بلکه شاهد

<sup>۱</sup> گذار به دموکراسی در ایران امروز، گفتگوی محسن رنانی با ماهنامه ایران فردا

<https://renani.net/sayings/interviews/2020-02-28>

<sup>۲</sup> <https://www.youtube.com/watch?v=uQXOIbUs5q4>

<sup>۳</sup> <https://www.youtube.com/watch?v=vAqKaF2D4T8>

<sup>۴</sup> Parasite, Bong Joon-ho, 2019

<sup>۵</sup> [https://www.youtube.com/watch?v=\\_CktCzHCKv8](https://www.youtube.com/watch?v=_CktCzHCKv8)

ادغام این کشورها در سیستم سرمایه داری جهانی بویژه پس از جنگ جهانی دوم با موفق یافتن آمریکا بر کشورهای امپریالیستی بازنده و در جریان تقابل جهان امپریالیستی با بلوک سوسیالیستی شوروی و چین (قبل از احیای سرمایه داری در شوروی در میانه دهه ۱۹۵۰ و در چین قبل از ۱۹۷۶) هستیم. ترکیه با پیوستن به پیمان نظامی ناتو و سرکوب کردها و ارمنی ها و دگرباشان جنسی است که دموکراسی را تمرین می کند! کره جنوبی با اشغال نظامی آمریکا (تا کنون نیز حدود ۳۰ هزار نیروی نظامی آمریکا در کره جنوبی حضور دارند)<sup>۶</sup> است که تبدیل به کشور مستقل و «دموکراتیک» می شود. مالزی به گفته آزاده پورزند (پانویس شماره ۳) به واسطه میراث دوران استعمار! و سپس سیاست های امپریالیستی آمریکا تمرین دموکراسی می کند و شیلی با کودتای خونین آمریکایی علیه دولت آلنده که خواهان استقلال از امپریالیسم آمریکا بود. جمهوری اسلامی در این گروه بندی «دموکراتیک» نمی گنجد، چون در زمره متحدین امپریالیسم آمریکا نیست و نه بخاطر عمق و وسعت جنایاتش علیه مردم ایران.

مسئله دیگری که در مورد جذابیت ایده گذار به دموکراسی باید به آن اشاره کرد مربوط به ایده «پیشرفت بدون درد» است که منطبق بر افق خیالپردازانه خرده بورژوازی است. خرده بورژوازی دوست دارد خیال کند که می تواند بدون زیر و رو کردن سیستم حاکم و تنها با تغییراتی تدریجی در چارچوب همین سیستم و کارکردهای سرمایه داری، طی یک پروسه بی انتها به آینده ای «مطلوب» برسد. وقتی واقعیت، خلاف آن را ثابت می کند، سرخورده می شود و دست از تغییر می شوید. چنان که از انقلاب روی بر می گرداند، چرا که انقلاب نیازمند هزینه دادن های بسیار همچنین از سوی آنهاست. اقبال عمومی دموکراسی، بخشی از پدیده ای است که مردم به طور مستمر خود را محدود می کنند به حصارهای تنگ آنچه که توسط طبقه حاکم جهانی به آنها ارائه می شود. زیرا با وجود اینکه چنین راه حل هایی منسوخ است و هیچ چیز مثبتی را در تحلیل نهایی نمایندگی نمی کند، حداقل تا این لحظه از نظر سیاسی نسبتاً امن است چرا که پشت گرمی به قدرت های «دموکراتیک» جهان دارد.

بعلاوه آنچه تمرین دموکراسی نامیده می شود، مدارا و سازش بین مردم ستمدیده و طبقه حاکمه ستمگر است. از همین رو محسن رنانی می گوید: «در کشور الف وقتی مردم شورش می کنند و پلیس آنها را با باتون می زند، آنها فرار می کنند و پراکنده می شوند. در کشور ب وقتی مردم شورش می کنند و پلیس آنها را می زند، آنها هم چاقو یا اسلحه درمی آورند و به پلیس حمله می کنند. روشن است که کشور الف کشور دموکرات تر است تا کشور ب! چون مردمش مهارت عقب نشینی را آموخته اند. چون مهارت عقب نشینی یعنی مهارت توقف خشونت.» (همانجا) این شعبده بازی در وارونه کردن معنای خشونت - خشونت سازمان یافته در دست طبقه حاکمه به شکل پلیس و ارتش علیه مردم - مختص روشنفکران شیب نیست. بلکه بسیاری از روشنفکران دموکرات چنان در چارچوب افکار تولید شده توسط سیستم سرمایه داری اسپرند که اینگونه می توانند سازش با وضع موجود را مقبول جلوه دهند و شورش مردم علیه شرایط ستم و استثمارشان را با برجسب غیردموکراتیک پس بزند. جالب توجه این که اصل این وارونه گویی در بیانیه استقلال آمریکا است که سند مهمی در بنیانگذاری دموکراسی بورژوازی بوده است. در آنجا نیز حقیقت و دروغ، درست و نادرست، قربانی و جنایتکار، جنگ عادلانه و نا عادلانه را در روابط میان بومیان (اصطلاحاً سرخپوستان) و اروپایی هایی که ایالات متحده آمریکا را از طریق قتل عام و غارت و سرقت سرزمین های بومیان تاسیس کردند، برعکس توصیف می کند. در قامت همین تفکر است که استراتژی «عدالت انتقالی» برای ایجاد سازش بین بازماندگان و جنایتکاران در گذار به دموکراسی، جایگاه مهمی می یابد. در شیلی پس از پینوشه، هرچند برخی کمیسیون های حقیقت یاب به راه افتاد اما حتی خود پینوشه بابت جنایاتش مجازات نشد و تا کنون ابعاد آن جنایات برای بازماندگان و حافظه تاریخی بررسی نشده است. این همان «هم می بخشیم و هم فراموش می کنیم» رضا پهلوی است<sup>۷</sup> که مدام در حال چراغ سبز نشان دادن به جنایتکاران جمهوری اسلامی است. این روند، بخشی جدایی ناپذیر از پروژه «گذار به دموکراسی» به جای یک انقلاب واقعی است که حتی افرادی چون نرگس محمدی نیز آن را تبلیغ می کنند. هرچند انقلاب به معنای انتقام گرفتن نیست اما به معنای دست نخورده گذاشتن ساختار امنیتی-نظامی دولت و ادغام آن در دولت جدید نیز نمی تواند باشد. این روش تمرین دموکراسی به سیاق بورژوازی است. آیا ما چنین دموکراسی ای می خواهیم و با خوشامد گفتن به جنایتکاران رژیم های قبلی می خواهیم تمرین دموکراسی کنیم؟

یکی دیگر از ویژگی های تمرین دموکراسی که به کرات استفاده می شود، بوجود آوردن «جامعه مدنی» قوی و مستقل در برابر دولت است که شامل رسانه ها، فعالین اجتماعی و روشنفکران می شود و خاستگاه آن عموماً در قشر متوسط است. از همین رو استدلال می شود که: برای داشتن جامعه مدنی، باید طبقه متوسط را ساخت و برای ساختن طبقه متوسط باید سرمایه داری را رشد داد. نتیجتاً رشد سرمایه داریست که دموکراسی را تضمین می کند و دلیل نداشتن جامعه مدنی قوی در ایران، عقب مانده بودن سرمایه داری و کوچک بودن طبقه متوسط آن است! اما، خود دینامیک ها و کارکردهای رشد سرمایه داری در کشورهای تحت سلطه «جنوب جهانی» است که به کوچک شدن طبقه متوسط و محدود کردن آزادی های سیاسی و مدنی و حتی نقض حقوق بنیادین انسان ها پا می دهد، نه جدا بودن آن از نظام سرمایه داری جهانی و ساختارهای آن.

علی رغم نقض بسیاری از حقوق بنیادین انسان ها در کشورهای مورد بررسی پراگار، از سرکوب زنان و همجنسگرایان گرفته تا دستگیری ها و پاکسازی های گسترده مخالفان سیاسی، آن ها را «دموکراسی» نامیدن اشتباه نیست! چرا که ماهیت دموکراسی/دیکتاتوری بورژوازی همین است، یعنی بر نابرابری و ستم بر اقشار وسیعی از مردم و روابط استثمارگرانه بنا شده است و منطبق بر زیربنای سرمایه داری است. آنچه اشتباه است حرف

<sup>۶</sup>[https://www.radiofarda.com/a/f4\\_korea\\_glance/370396.html](https://www.radiofarda.com/a/f4_korea_glance/370396.html)

<sup>۷</sup><https://kayhan.london/1402/12/23/344347/>

نزدن از ماهیت این دموکراسی است: برای کیست و در خدمت چه نظام طبقاتی است. اشتباه دیگر این که وقتی زشتی دموکراسی بورژوازی بر ملا می شود، به یک استدلال بیهوده توسل جسته می شود که «این هنوز دموکراسی ناب» نیست و باید دنبال آن «ناب» رفت.

همانطور که باب آواکیان می نویسد:

دموکراسی در خودش، منبع دائمی و به ظاهر «بی پایان» تولید توهمات در مورد «کمال‌پذیری» نظام دموکراتیک، یا «تحقق واقعی» ایده آل‌های دموکراتیک؛ به یک کلام، منبع دائمی بازتولید تعصبات و پندارهای واهی دموکراتیک است... البته این امر در شرایط عینی زمان ما مبنای مادی محکمی دارد: تقسیم جهان بین انگشت شماری از دولت‌های امپریالیستی و تعداد زیادی از کشورهای تحت سلطه امپریالیسم.<sup>۸</sup>

به همین دلیل بورژوازی استعماری بر طبل «گذار به دموکراسی» می کوبد که تلویحا نشان آن است که نمی شود در این مستعمره‌ها به یکباره دموکراسی داشت و نتیجتاً باید برای مدتی دیکتاتوری‌های نظامی یا دولت‌های استبدادی داشت با توهم اینکه روزی به دموکراسی واقعی مثل کشورهای امپریالیستی خواهند رسید. روزی که هرگز نمی آید مگر اینکه آن کشورها هم در نتیجه جنگ‌ها و جابجایی‌های عظیم در ساختار اقتصادی سیاسی و امنیتی جهانی تبدیل به کشورهای امپریالیست شوند. این نوع مفهوم پردازی‌ها همچون مفهوم کشورهای «در حال توسعه»، مبتنی بر این باور است که یک روند توسعه یا دموکراتیزاسیون در جهان وجود دارد که فقط برخی کشورها در این پروسه جلوتر و برخی عقب‌تر هستند! بدون در نظر گرفتن این واقعیت که فاصله بین کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه لازمه و نتیجه منطقی کارکرد سرمایه داری جهانی شده است و بدون داشتن شرایط ستم و استثمار شدید در بسیاری از کشورها، نمی توان در آن معدودی دیگر دموکراسی و رفاه داشت. نکته قابل توجه دیگر این است که به لحاظ تاریخی هر زمان که موقعیت طبقات حاکمه در ایران و امپریالیست‌ها سست شد، دموکراسی نیم‌بندی حاکم شد و آزادی مردم بیشتر شد. بطور مثال دهه بیست ششمی تا کودتای سال ۳۲ توسط امریکا! کتاب **دموکراسی ناقص** نوشته «سازمان انقلابیون کمونیست» (بعدها «اتحادیه کمونیست‌های ایران») به نقش اصلی امپریالیست‌ها در این عقب‌ماندگی و سرکوب می پردازد.

اما اگر بر حسب مشخصات دموکراسی بورژوازی که به آنها پرداختیم به ایران نگاه کنیم، اساساً تمرین دموکراسی در ایران وجود داشته است. دموکراسی/دیکتاتوری بورژوازی که با تشکیل دولت-ملت مدرن در ایران بوجود آمد، دارای تاریخ صد ساله است که قانون اساسی دارد، نهادهای ارتش و سازمان امنیت دارد و استفاده از انتخابات هم در رژیم پهلوی وجود داشت و از آن بیشتر و گسترده‌تر در جمهوری اسلامی موجود بوده که در جریان آن «بال‌های قدرت» به طور مسالمت آمیز و چرخشی حکومت کرده‌اند و صدای کارگر و دهقان و به طور کلی مردم و به ویژه زنان و اقلیت‌های ملی را سرکوب کرده‌اند یا آنها را تحمیق و تسلیم کرده‌اند. در واقع، آنچه وجود نداشته است، یک راه حل واقعی برای شکستن چرخه باطل آمدن و رفتن انواع دولت‌های طبقات استثمارگر در شکل‌های سلطنتی و جمهوری اسلامی بوده است: یعنی، جمهوری سوسیالیستی نوین و استقرار دموکراسی/دیکتاتوری پرولتاریا. دولتی که خود، دوران گذار به جهان کمونیستی است اما هرگز این گذار تحت این سیستم و با تکرار روابط، ارزش‌ها و ابزارهای روبنای سیاسی این سیستم قابل دستیابی نیست. آیا این بدان معناست که رویکرد کمونیستی نسبت به دموکراسی یک رویکردی کاملاً منفی است؟ باب آواکیان پاسخ می دهد:

نه، این رویکرد یک رویکرد ماتریالیستی دیالکتیکی است. بطور مشخص، این بدان معناست که کمونیست‌ها دموکراسی را نه بعنوان یک هدف بلکه آن را ابزاری برای رسیدن به هدف پذیرفته‌اند: دموکراسی بخشی از روبنا است و یک پایه اقتصادی معین را تأیید می‌کند و در خدمت آن حرکت میکند. در شرایط تاریخی معینی پدید آمد که مطمئناً با عصر بورژوازی مرتبط بود. هرگز به صورت انتزاعی یا «خالص» وجود ندارد، بلکه همیشه دارای ویژگی طبقاتی خاصی است و مشروط به رابطه اساسی بین طبقات است. در گذار از جامعه سرمایه داری و دوران بورژوازی به دوران کمونیسم جهانی ماهیت و نقش متمایزی خواهد داشت و همراه با تحقق کمونیسم آن نیز زوال خواهد یافت.<sup>۹</sup>

تمرین برای این دموکراسی سوسیالیستی از همین امروز به معنای تغییر افکار مردم در خدمت انقلابی برای سرنگون کردن دولت موجود و استقرار دموکراسی سوسیالیستی است و نه تمرین مدارا با طبقه استثمارگر. حقوق بنیادین مردم در جمهوری سوسیالیستی نوین، در شماره‌های آینده بحث خواهد شد.

<sup>۸</sup> باب آواکیان، دموکراسی، آیا بهتر از آن نمی توانیم؟ فصل چهار

<sup>۹</sup> باب آواکیان، دموکراسی، آیا بهتر از آن نمی توانیم؟ فصل هفت

## گزارشی از ششمین کنفرانس سالانه پلاتی پوس. ۲۵ تا ۲۷ ژانویه ۲۰۲۴ / برلین با عنوان: صد سال پس از لنین، چپ چیست؟

سمیه کارگر و کاوه میلانی

متن سخنرانی حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) در پلاتی پوس

**کاوه میلانی:** من یک کمونیست انقلابی هستم از حزب کمونیست ایران (م ل م). ریشه های حزب ما به شکاف بزرگ در جنبش کمونیستی بین المللی برمی گردد. پس از احیای سرمایه داری در اتحاد جماهیر شوروی در اواخر دهه ۱۹۵۰، مائو از کمونیست ها در سراسر جهان خواست تا یک جنبش کمونیستی جدید ایجاد کنند و شوروی را یک سوسیال امپریالیست نامید که به معنی سوسیالیست در نام اما سرمایه داری در ماهیت است. بنابراین، نام ما نشان دهنده آن انشعاب بزرگ است. اما ما از م.ل.م گذشته ایم. آن سطح از درک کمونیسم به عنوان علم انقلاب به دو بخش تقسیم شده و جنبه های صحیح آن توسط باب آواکیان به کمونیسم نوین تبدیل شده است. امروز، حزب ما پیرو سنتز نوین کمونیسم باب آواکیان است. ما این را کمونیسم نوین می نامیم.

حزب ما مشغول ایجاد جنبشی برای انقلاب در ایران است تا جمهوری اسلامی ایران را سرنگون و جمهوری سوسیالیستی نوین ایجاد کند. در واقع، دو روز پیش، چهل و دومین سال قیام ما (قیام سربداران در آمل) برای سرنگونی جمهوری اسلامی بود. اما این مبارزه شکست خورد. ما در آن جنگ و بعد از آن رفقای زیادی را از دست داده ایم. در سخنرانی قبلی حزب ما در پلاتی پوس، رفیق من نازنین، در مورد تاریخ، خط و عمل حزب ما به طور مفصل صحبت کرده است. من، امروز آن را تکرار نمی کنم، بلکه می خواهم در مورد انقلاب در آلمان صحبت کنم. چرا؟

چون ما در کشورهای مختلف انقلاب می کنیم اما این یک جهان است. سیستم سرمایه داری است که این کل واحد را ایجاد کرده است. فقط به یاد داشته باشید که لنین چقدر انتظار داشت انقلاب در آلمان رخ دهد. این یک واقعیت تلخ است که در تمام گفتگوهای چپ در آلمان، مساله انقلاب غایب است. چرا؟ زیرا انجام انقلاب در آلمان در ذهن هیچ چپی در این جا نیست. شما هرگز با مفاهیم یا کنفرانس هایی مواجه نخواهید شد که با این موضوع سروکار دارند.

ببینید! ما در دنیایی زشت زندگی می کنیم. زندگی روزمره شما به کار صدها میلیون گرسنه در هند، بنگلادش، کلمبیا، کنگو و... بستگی دارد. تلفن ها و لپ تاپ های شما بر پشت میلیون ها کودک ساخته شده است که در معادن کبالت در کنگو کار می کنند. لباس های شما به نیروی کار میلیون ها زن و کودک بستگی دارد که در کارخانه های محل فوق استثمار کار می کنند و بیش از ۱۵۰ میلیون زن که در صنعت سکس کار می کنند، عمدتاً در کشورهای فقیر هستند. حتی دموکراسی شما به رژیم های دیکتاتوری و جنایتکار در جنوب جهانی بستگی دارد. بنابراین، انقلاب در آلمان یا هر کشور سرمایه داری امپریالیستی دیگر برای چندین میلیارد نفر از مردم تحت ستم و استثمار در جهان مهم است.

افرادی که خود را چپ گرا یا کمونیست می دانند اما این واقعیت را نمی بینند و مسئولیت آن را بر عهده نمی گیرند، متأسفم بگویم که باید آدم های بیخودی باشند. اگر کسی که خود را چپ می داند، نمی فهمد چرا ما به عنوان مردم جهان در اینجا به انقلاب نیاز داریم، من واقعا برایش متأسفم. اما اگر شما نیاز به یک انقلاب را درک می کنید ولی نمی دانید که چگونه این انقلاب ممکن است، پس باید آن را یاد بگیرید. انقلاب در آلمان برای همه بشریت مهم است. چون یکی از مقرهای فرماندهی این نظام امپریالیستی سرمایه داری جهانی در آلمان است و این واقعیت، ما را به سختی به یکدیگر متصل کرده است. کشورهای امپریالیستی سرمایه داری (ایالات متحده بزرگ یا آلمان و فرانسه کوچک تر یا چین و روسیه) مقر فرماندهی این سیستم جهانی امپریالیستی سرمایه داری هستند. آنها، به طور مشترک از جهان بهره برداری می کنند. همچنین بر سر سهم خود از این استثمار، با یکدیگر رقابت و مبارزه می کنند. این چیزی است که در جنگ اوکراین بین روسیه و ناتو اتفاق می افتد.

از زمان انقلاب اکتبر در روسیه، ما هیچ انقلابی (یا حتی تلاش برای انقلاب) در هیچ کشور امپریالیستی سرمایه داری نداشته ایم. این یک فاجعه برای بشریت است. باب آواکیان در مورد اینکه چرا انقلاب لازم است، چگونه می توان یک انقلاب واقعی در یک کشور امپریالیستی کرد، استراتژی انقلاب چیست و چگونه می توان بستر آن را آماده و در نهایت آن را اجرا کرد، کار زیادی انجام داده است. بنابراین، برای من بسیار ناراحت کننده است که تعداد کمی از مردم از کار او مطلع هستند و حتی در مورد آن نشنیده اند. آواکیان به درستی می گوید: «ما دیگر نمی توانیم اجازه دهیم این امپریالیست ها بر جهان تسلط داشته باشند و سرنوشت بشریت را تعیین کنند. آن ها باید هر چه سریعتر سرنگون شوند».

ببینید چه اتفاقی در جهان خارج از این کشور دموکراتیک "متمدن" می افتد: در ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۰، روز پس از آغاز انتفاضه دوم، جمال الدورا با پسر ۱۲ ساله اش محمد الدورا بیرون می رود، (نامش را به یاد داشته باشید). آنها برای خرید چیزی بیرون می روند. یک عکس نشان می دهد که آنها پشت یک ستون بتنی خم شده اند، پسر گریه می کند و پدر دست تکان می دهد. سپس یک انفجار گلوله و گرد و غبار. محمد الدورا کشته شد. او توسط مدافع این سیستم کشته شد.

کارخانه پوشاک داکا ۲۰۱۲. مونی اختر، دختر ۱۸ ساله در طبقه چهارم کار می کرد. سعی کرد از آتش سوزی در کارخانه فرار کند. اما در آتش گرفتار شد و مرد. در آن روز ۱۱۷ زن زنده زنده در آتش سوختند. آن کارخانه، لباس هایی را تولید می کند که ما می پوشیم.

آمریکا، ۲۵ می ۲۰۲۰. پلیس جنایی به نام "درک چاوین"، جورج فلویید را کشت. یک مرد سیاه پوست ۴۶ ساله. شما او را می شناسید و می دانید چطور خفه شد. این اتفاق، همیشه در خیابان های آمریکا می افتد. باید بدانید که دادگاه عالی آمریکا، سقط جنین را درست بعد از ۵۰ سال،



ممنوع کرد. امپریالیست ها باید زنان را به کارخانه بچه دار شدن و برده مردان تبدیل کنند. این بخش کلیدی روابط اجتماعی سرمایه داری است. و فاشیست هایی که در آنجا و اینجا رشد می کنند هدف روشنی برای سرکوب زنان، LGBTQ+، مهاجران و ایجاد تئوکراسی فاشیستی دارند. این ها، مدافعان نظام سرمایه داری هستند.

۱۳ سپتامبر ۲۰۲۲. در ایران، ژینا مهسا امینی، دختر ۲۲ ساله به دلیل پوشش توسط جمهوری اسلامی کشته شد. او توسط مدافع این سیستم، کشته شد. ما شاهد شش ماه قیام زیبا بودیم. تمام امپریالیست های سرمایه داری اروپایی بیش از ۴۰ سال است که به رژیم جمهوری اسلامی که یک تئوکراسی فاشیستی است کمک کرده اند. در طول قیام، جوانان با گلوله و اسلحه ساخته شده در کارخانه های سراسر اروپا مورد اصابت قرار گرفتند.

و اکنون، آیا لازم است بگویم نسل کشی در حال حاضر در غزه در حال اتفاق افتادن است؟ آیا می دانید امپریالیسم آلمان چگونه عمیقاً در توجیه و کمک به این نسل کشی با توجیه دروغین احساس گناه برای (واقعیت) هولوکاست یهودیان در طول جنگ جهانی دوم دخیل است؟ اگر واقعا احساس گناه می کنید، چرا به تکرار آن در جای دیگر و برای افراد دیگر کمک می کنید؟

آیا باید بگویم که ما به راحتی می توانیم شاهد یک جنگ هسته ای وحشتناک باشیم؟ قدرت های هسته ای امپریالیستی، بمب های اتمی خود را به یکدیگر و به جهان نشان می دهند... آیا پرسیده اید تروریست های واقعی دنیا چه کسانی هستند؟ با اولین پرتاب بمب هسته ای، زمستان هسته ای به دنبال خواهد بود و حداقل ۵ میلیارد نفر کشته خواهند شد و اروپا یکی از اهداف اصلی خواهد بود.

تخریب محیط زیست، هرگز نمی تواند در چارچوب کارکرد سرمایه داری حل شود. چون کارکرد سرمایه داری به آن وابسته است. ۳ ماه پیش، یک گزارش آب و هوایی منتشر شد که توسط پانزده هزار نفر دانشمند امضا شده است. یکی از آنها، تیموتی لنتون، محقق است که «نقطه برگشت ناپذیر» را در وضعیت زیست محیطی نظریه پردازی کرده است. گزارش وضعیت آب و هوایی سال ۲۰۲۳ می گوید ما وارد قلمروی ناشناخته شده ایم. من ۲ پاراگراف از آن را اینجا می آورم:

«زندگی در سیاره زمین در تنگنا است. ما اکنون در یک عصر ناشناخته هستیم. برای چندین دهه، دانشمندان به طور مداوم در مورد آینده ای هشدار داده اند با شرایط آب و هوایی بد به دلیل افزایش دمای جهانی ناشی از فعالیت های انسانی مداوم که گازهای گلخانه ای مضر را در جو منتشر می کند. متأسفانه وقت به سر رسیده است.

ما اکنون، شاهد تجلی آن پیش بینی ها به شکل توالی هشداردهنده و بی سابقه ای از رکوردهای اقلیمی هستیم که موجب صحنه های بسیار ناراحت کننده ای از رنج انسانها شده است. ما در عرصه بحران محیط زیست وارد حوزه ای ناشناخته می شویم، وضعیتی که هیچ کس در تاریخ بشریت، هرگز شاهد آن نبوده است.»

زندگی در سیاره زمین در تنگنا است. متأسفانه زمان به پایان رسیده است. سال گذشته شاهد ثبت بالاترین متوسط دمای روزانه کره زمین بودیم که تا به حال اندازه گیری شده است، احتمالاً گرم ترین دمای زمین در طول صد هزار سال گذشته. این نشانه ای است که ما سیستم های سیاره ای خود را به بی ثباتی خطرناک می کشیم و رنج های شدید میلیاردها نفر حتی شدیدتر می شود.

مردم در سراسر جهان احساس می کنند که وضعیت وحشتناک فعلی باید تغییر کند و برای آن، یک تغییر اساسی ضروری است. خیلی ها خواستار انقلاب هستند. اما متأسفانه درک کمی از انقلاب وجود دارد. شرح کوتاهی از معنای انقلاب را می آورم: «انقلاب واقعی یعنی چه؟ یعنی شما در واقع، سیستم موجود را سرنگون و آن را با یک سیستم متفاوت جایگزین می کنید؛ بدین خاطر، باید میلیون ها نفر در صحنه باشند که در نهایت بتوان انقلاب کرد. اما سوال اینجاست که این افراد برای چه می جنگند، آیا هدفشان فقط ایجاد تغییرات در سیستم موجود است یا واقعاً تشخیص می دهند که نمی توان به تغییری مثبت در میان این جهنم وحشتناک که در این کشور وجود دارد، دست یافت. شما نمی توانید از درون ساختار این سیستم، این ستم ها را نابود کنید بلکه باید نظام را سرنگون کنید. انقلاب یعنی سرنگونی سیستم کهنه به منظور ایجاد یک بنیان کاملاً متفاوت در نحوه عملکرد اقتصاد، روابط مختلف بین انسان ها که دیگر ستمگرانه نیستند، فرهنگی متفاوت، همه ساختارهای سیاسی نیز دگرگون می شوند که در خدمت دگرگونی بیشتر جامعه باشند تا همه پایه های زیربنایی استثمار و ستم را ریشه کن کنند...» بله... میلیون ها انسان که می دانند برای چه می جنگند و اهمیت فوق العاده کمونیسم نوین باب آواکیان در این است که چهار چوب جدیدی برای ایجاد انقلاب های کمونیستی در اختیار بشریت قرار می دهد.

من می خواهم از همه شما دعوت کنم به این کتاب به نام **کمونیسم نوین** اثر باب آواکیان، بنگرید. در این کتاب به طور جامع خواهید دید که چرا سنتز نوین کمونیسم، ضروری بود و چگونه او آن را پی ریزی کرده است. در این کتاب شما یک استراتژی روشن برای انجام انقلاب پیدا خواهید کرد. چطور آن میلیون ها نفر را برای انقلاب، به حرکت در آوریم. این میلیون ها نفر باید از استثمار شده ترین و مظلوم ترین افراد جامعه و همچنین از طبقه های دیگر باشند. او به روشنی توضیح می دهد، چگونه مردم را آماده کنیم، چگونه زمین سیاسی را آماده کنیم، چگونه پیشگام را برای ایجاد آن انقلاب آماده کنیم. غنی سازی چه باید کرد لنین توسط آواکیان، نقش بسیار مهمی در فرموله کردن این ۳ آماده سازی دارد.

نکته پایانی من در این باره است که مهم ترین کار باب آواکیان در ساختن سنتز نوین کمونیسم، چیست. سنتز نوین کمونیسم، بیانگر و تجسم حل کیفی تضادی مهم است که در کمونیسم از بدو شروع آن تا این نقطه، وجود داشته است: تضاد بین روش و رویکرد اساساً علمی آن و جنبه هایی از کمونیسم که در مغایرت با این جنبه اساسی بوده است. به عبارت دیگر، اساسی ترین کار وی، توسعه و سنتز بیشتر کمونیسم به عنوان یک روش و رویکرد علمی و کاربست این روش و رویکرد علمی در واقعیت به طور کلی و به ویژه در مبارزات انقلابی برای سرنگونی و ریشه کن کردن همه نظام ها و مناسبات استثمار و ستم و پیشروی به سمت دنیای کمونیستی است.

همان طور که گفتیم، بعد از لنین، باب آواکیان اولین رهبر انقلابی است که روی استراتژی انجام یک انقلاب کمونیستی در یک کشور امپریالیستی سرمایه داری کار کرده است. و در اجرای این استراتژی یک حزب را رهبری می کند.

نکته آخر من: باب آواکیان جنبه های مثبت و منفی کشورهای سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی و چین را قبل از احیای سرمایه داری در آن کشورها جمع بندی کرده است. او تصویر جامعه های سوسیالیستی آینده که بسیار پیشرفته تر و پر جنب و جوش تر خواهند بود را دوباره تصور کرده است. به این کتاب نگاه کنید: **پیش نویس قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی**. این کتاب، تصویری از جوامع سوسیالیستی آینده است.

.....

بعد از سخنرانی رفیق کاوه میلانی، پرسش هایی از طرف حضاران مطرح شد. پرسش ها عبارت بودند از:

- تفاوت ها و شباهت سنتز نوین کمونیسم باب آواکیان با مائویسم چیست؟
- تاریخچه آشنایی حزب شما با آرسی پی و آواکیان چیست؟ چرا می گوید پس از انقلاب ۱۹۱۷ در جهان انقلاب کمونیستی نداشتیم، پس انقلاب چین چه بود؟ آیا مائو درسی برای جهان امروز و انقلاب در کشورهای امپریالیستی دارد یا نه؟
- من سورپرایز شدم وقتی گفتید بعد از سال ۱۹۱۷ در کشورهای امپریالیستی، انقلاب نشده است. ما در سال ۱۹۱۸ در آلمان، یک انقلاب داشتیم با رزا لوگزامبورگ و دیگران اما متأسفانه حزبی نداشتند و تجربه نداشتند و شکست خوردند. ... نکته بعد این است که کشورها هنوز طبقه کارگر قوی دارند... مشکل سنتز نوین و باب آواکیان این است به طبقه کارگر توجه کافی نمی کند. آواکیان بر روی گروه های تحت ستم تمرکز دارد. نکته این است باید به ترکیب پرولتاریا و گروه های تحت ستم پرداخت. آن ها به سازماندهی کارگران صنعتی نمی پردازند و این یک نقد است.
- مردم در جنوب جهانی نیاز دارند در شمال جهانی انقلاب شود اما چرا نیاز مردم آن جا باید انگیزه مردم این جا برای انقلاب کردن باشد؟ به نظرم نظریه آواکیان، نسخه واژگونه آنتی امپریالیسم قدیمی است. در دهه شصت می گفت ویتنام پیشاهنگ ضد امپریالیستی است و انقلاب ها از مستعمرات بلند خواهد شد. این نوع فکر کردن برای انقلاب ایران هم مشکل ایجاد کرد. سوالم این است که اوضاع انقلابی چیست؟

تمام سوالات طرح شده مهم هستند اما این جا می خواهیم بر یک سوال تمرکز کنیم.

سوالی که نماینده حزب مارکسیست لنینیست آلمان به شکل نقد مطرح کرد. او گفت: «... نکته بعد این است که کشورها هنوز طبقه کارگر قوی دارند... مشکل سنتز نوین و باب آواکیان این است که به طبقه کارگر توجه کافی نمی کند. آواکیان بر روی گروه های تحت ستم تمرکز دارد. نکته این است باید به ترکیب پرولتاریا و گروه های تحت ستم پرداخت. آن ها به سازماندهی کارگران صنعتی نمی پردازند و این یک نقد است.»

در آن جلسه به این نقد، چنین پاسخ داده شد: «... یکی از جهش هایی که آواکیان در علم کمونیسم انجام داد این است که **جسمیت بخشیدن** به پرولتاریا را تغییر داد. یعنی چه؟ وقتی در چهارچوب انقلاب کمونیستی از پرولتاریا صحبت می کنیم منظورمان تمام کارگران یا گروهی از آنان نیست که به شکلی در حال کار کردن یا در واقع، استثمار شدن هستند. پرولتاریا بودن یک نقش تاریخی و جهانی است که این طبقه به واسطه موقعیتی که در سیستم سرمایه داری دارد می تواند نجات بخش خود و تمام بشریت باشد. قاعدتاً پرولتاریا نقش اساسی در انقلاب خواهد داشت. اما انقلاب پرولتری نه فقط برای پرولتاریاست و نه فقط توسط پرولتاریا انجام می شود. بخش آگاه شده طبقه کارگر به رهبری کمونیست های انقلابی در کنار تمام کسانی که به هر شکلی در این دنیا تحت تاثیر فجایع این سیستم تحت ستم قرار گرفته اند از جمله زنان، طرفداران محیط زیست، طرفداران برابری به اصطلاح نژادی و تمام کسانی که به خاطر داشتن یک ویژگی، تحت ستم قرار گرفته اند، در کنار همه این ها ما باید انقلاب کنیم. وقتی می گوئیم تمام کسانی که در این سیستم، تحت ستم قرار گرفته اند منظورمان این نیست یک سالاد بار درست کنیم تا در انقلابمان تنوع داشته باشیم. مساله این است همه باید در انقلاب شرکت داشته باشند چون وضعیت همه این گروه ها حاصل کارکرد این سیستم است و بدون انقلاب، راه حل دیگری برای از بین بردن این شرایط نخواهند داشت.»

جدای از جواب کوتاهی که در آن جلسه به این نقد داده شد باید گفت، این نکته، و نوع شناخت از آن و جوابی که به آن داده می شود، خط تمایز تیزی بین علم کمونیسم و شبه کمونیسم و حتی کمونیسم پیش از سنتز نوین است. در این نوشته، به بررسی بیشتر این نقد و جنبه های مختلف آن می پردازیم.

وقتی از انقلاب صحبت می کنیم بلافاصله این سوال به ذهن می آید که نیروهای انقلاب چه کسانی هستند؟ دلیل اهمیت پرولتاریا و جایگاه این طبقه در انقلاب کمونیستی چیست؟ ربط پرولتاریا و مردم تحت ستم مانند زنان و سیاهان و حتی با محیط زیست چیست؟ و سنتز نوین کمونیسم آواکیان چگونه به این مساله می پردازد؟ جوابی که به این سوالات داده شود، نشانگر شیوه تفکر و نحوه شناخت از حقیقت موجود در جامعه و جهان و همچنین راه حل برای آن است. تفاوت دو دنیا است. یک طرف درک اکونومیستی و تک بعدی و دگم از جهان که در آن کارگران فقط به صرف کارگر بودن «خدای انقلاب» هستند و طرف دیگر، درک پویا و زنده و علمی از چرایی و چگونگی کارکرد سیستم سرمایه داری و نقش و اهمیت نیروهای مختلف در به ثمر رساندن انقلاب.

همان طور که در بالا گفته شد یکی از دستاوردهای مهم سنتز نوین آواکیان، درک از موقعیت و نقش طبقه پرولتاریا در انقلاب کمونیستی یا انقلاب پرولتری و مخالفت با جسمیت بخشیدن به پرولتاریاست. چرا می‌گوییم این انقلاب، پرولتری است؟ زیرا انقلاب پرولتری، ریشه در اساسی‌ترین منافع طبقه پرولتاریا دارد. **اساسی‌ترین منافع این طبقه، رهایی همهٔ آحاد جامعه از هر شکل ستم و استثمار است.** به عبارت دیگر، پرولتاریا اولین طبقه در تاریخ جامعهٔ طبقاتی است که رهایی اش در گرو رهایی کل بشر است. در واقع، این طبقه به مثابه طبقه و به واسطه کارکرد خود سیستم سرمایه داری، پتانسیلی را نمایندگی می‌کند که می‌تواند به رهایی کل بشریت منجر شود. اما برای بالفعل شدن این پتانسیل به تئوری انقلابی و حزب پیشاهنگ کمونیست و نقشه و برنامه برای مبارزه و تلاش برای به پیروزی رساندن انقلاب نیاز داریم.

جسمیت بخشیدن پرولتاریا یعنی این نقش و پتانسیل طبقاتی به افرادی تقلیل داده شود که در این سیستم سرمایه داری امپریالیستی به شکلی استثمار می‌شوند. در نتیجه، به صرف کارگر بودن دارای درک انقلابی و نقشه و برنامه انقلاب، در نظر گرفته می‌شوند. این تفاوت، حاکی از تفاوت در درک سوخت و ساز سیستم سرمایه داری امپریالیستی و قوه محرکه آن است. سرمایه داری، به شکلی بی سابقه و در سطح جهانی، فرایند کار و تولید را اجتماعی کرده است اما این تولید اجتماعی شده به شکل مالکیت خصوصی، کنترل می‌شود. این تضاد اساسی سرمایه داری است. بروز این تضاد اساسی، به دو شکل است. تضاد طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی و تضاد بین ارگانیزاسیون (سازماندهی) در سطح واحدهای تولیدی و آناارشی در سطح کلیت پروسه تولید. استثمار پرولتاریا، قلب سرمایه داری است چون بدون آن، انباشت سرمایه ممکن نیست. اما تضاد بین ارگانیزاسیون و آناارشی، قوه محرکه اصلی ای است که سرمایه داری را پیش می‌برد و آن را مجبور می‌کند در رقابت دائم بین سرمایه های رقیب و برای بقا به طور مرتب، استثمار کارگران را تشدید کند یا برای کسب سود بیشتر از شاخه ای به شاخه دیگر یا از قاره ای به قاره دیگر برود.

سیستم سرمایه داری از استثمار نیروی کار به مثابه دیرکی استفاده می‌کند که بر مبنای آن انواع روابط اجتماعی ستمگرانه را نیز تولید می‌کند. ریشه مشترک وضعیت تمام گروه های تحت ستم اعم از زنان و گرایش های جنسی و جنسیتی تا ملل تحت ستم و حتی نابودی محیط زیست در بستر کلان روابط سرمایه داری قرار دارد. طبقه پرولتاریا، نیروی سنگ بنای انقلاب کمونیستی محسوب می‌شود اما تمام اقشار تحت ستم، آن نیروهای اجتماعی هستند که با آگاه شدن از دلیل و چرایی موقعیت شان می‌توانند به عنوان نیروهای انقلاب و برای پیشبرد رهایی بشریت فعالیت و مبارزه کنند. روش و درک هویتی در هر مورد، چه در رابطه با کارگران چه کسانی که شکلی از ستم را متحمل می‌شوند، با روش و درک علمی از معضل چیست و راه حل چیست، فاصله نجومی دارد و هرگز نمی‌تواند به رهایی منجر شود.

کارگر در پروسه استثمار فقط با کارفرما و گروه های مختلف سرمایه مواجه نیست. دولت به عنوان تضمین کننده منافع طبقه بورژوا، حافظ نظم موجود است. برای از بین بردن این نظام مبتنی بر استثمار و ستم، باید دولت را از طریق انقلاب پرولتری یا انقلاب کمونیستی سرنگون کرد. سرنگونی این دولت بر مبنای مبارزات صنفی کارگران یا جنبش کارگری، ممکن نیست. طبقه کارگر به حزب کمونیست انقلابی نیاز دارد. حزبی که برنامه و نقشه و سازماندهی مبارزات برای پیروزی داشته باشد. پس حداقل، بخشی از طبقه کارگر باید به این حقیقت آگاه شود و علم انقلاب که در زمان ما در سنتز نوین کمونیسم متبلور است را به میان سایر کارگران و اقشار تحت ستم ببرد و حول آن مبارزه کند.

سیستم سرمایه داری همچنین به واسطه قوهٔ محرکهٔ آناارشی و اصل «توسعه بیاب یا بمیر»، ساختار کار و ترکیب نیروی کار را دچار تغییرات بسیار کرده است و می‌کند. یک سمت این تغییرات، وضعیتی است که لنین آن را شکل گیری «اشرافیت کارگری» در کشورهای سرمایه داری امپریالیستی می‌نامد. یعنی بخشی از طبقه کارگر در کشورهای امپریالیستی به واسطه موقعیتی که کشور امپریالیستی در انباشت از استثمار جهانی دارد، و همچنین بخش هایی از برخی صنایع خاص در کشورهای تحت سلطه، به عنوان سرکارگر و... به جایگاه اجتماعی و سطحی از رفاه می‌رسند که عملاً منافع خود را در حفظ وضع موجود می‌دانند و به بازوی کنترل و خنثی کردن فعالیت های مبارزاتی کارگری تبدیل می‌شوند. سمت دیگر این تغییرات که در حال حاضر سمتی است که عمومیت و گستردگی جهانی دارد، جابه جایی سرمایه در پی نیروی کار ارزان و استفاده سود محور از پیشرفت های تکنولوژیک تحت فشار نیروی تضاد آناارشی و ارگانیزاسیون است که باعث می‌شود نیروی کار نسبتاً با ثبات، جای خود را به نیروی کار بی ثبات و موقت و خیل عظیم بی کاران، بدهد. زنان، مهم ترین قربانیان بی ثباتی کار هستند. نیروی کار متخصص صنعتی در کارخانه، نیروی اصلی بازار کار نیست. این واقعیتی است که ناآگاهی به آن یا چشم بستن بر آن، نه تنها ارتباطی با واقعیت ندارد بلکه به معنای حذف بخش بزرگی از طبقه پرولتاریا است که از داشتن کار یا کار با ثبات محروم شده اند.

یک واقعیت دیگر که در درک های اکونومیستی از طبقه پرولتاریا نادیده گرفته می‌شود، جدایی جنبش کارگری از جنبش کمونیستی است. مبارزات کارگری در دوره های اول سرمایه داری منبع مهمی برای رشد جنبش کمونیستی بود. در دوره ای از حیات سیستم سرمایه داری، به واسطه تغییراتی، جنبش کارگری و جنبش کمونیستی از هم جدا شدند. این تغییرات هم در جنبش کارگری به وجود آمد، به دلایلی از جمله ظهور اشرافیت کارگری و در اولویت قرار گرفتن مبارزات صنفی به جای مبارزات انقلابی، و هم در جنبش کمونیستی تغییرات و انشعابات ایجاب شد و درک های اکونومیستی و کارگریستی بروز یافت. به رسمیت نشناختن این جدایی باعث می‌شود طبقه کارگر به عنوان نیروی ذاتاً انقلابی در نظر گرفته شود که در موقعیت مناسب و زمان مناسب که معلوم نیست چه زمانی فرا خواهد رسید به وظیفه خود عمل کرده و انقلاب پرولتری را به پیروزی خواهد رساند. این دیدگاه، توضیحی ندارد که چرا طبقه ذاتاً انقلابی کارگر در برهه هایی به پیاده نظام نیروهای راست و حتی فاشیست سیستم تبدیل می‌شود. اما در مقابل چنین دیدگاهی، سنتز نوین باب آواکیان با تحلیل و درک علمی از واقعیت به ما می‌گوید هم نقش و اهمیت طبقه پرولتاریا چیست، هم محدودیت های آن کدام است و چه مسیری مبارزه ای در خدمت انقلاب پرولتری است. سنتز نوین به ما می‌گوید، نیروی آماده ذاتاً انقلابی وجود ندارد بلکه نیروی انقلاب را که در اثر کارکرد خود سرمایه داری به وجود می‌آید و شامل تمام کسانی است که تحت ستم و استثمار قرار دارند را باید بر مبنای دیدن و شناختن جنبه ها و لایه های مختلف واقعیت و ربط این لایه ها به یکدیگر، آگاه کرد و آموزش داد. این نیروها و این شکل از مبارزه را باید ساخت.

## گزارشی از کمپین بین‌المللی اضطراری برای آزادی فوری زندانیان سیاسی ایران (IEC)

- شب شورش فرهنگی، پر از شادی و امید: آزادی فوری توماج صالحی خواننده رپ و همه زندانیان سیاسی ایران

توماج در ۱۴ فوریه این پیام را از زندان اصفهان به رسانه‌های اجتماعی خود ارسال کرد:

«روزتون مبارک. مرسی که هنوز مثل روزهای اول از من پشتیبانی می‌کنید (امیدوارم بقیه عزیزانی که زندانی هستند را هم فراموش نکنید) اینجا هنوز از مسیرهایی خبرها به دست من می‌رسند، حتی گاهی توثیق هاتون را برای من می‌خوانند هیچ چیز نمی‌تونه ارتباط ما را قطع کند، ما از طریق قلب هامون بهم دیگه وصل هستیم» ( ۲۵ بهمن ۱۴۰۲ زندان دستگرد اصفهان)



عشق و علاقه توماج به زندانیان و مردم دیگر، به محتوای فرهنگی سالن بار پر طرفدار استاری پلاو در برکلی در ۲۴ فوریه، غنا و جهت بخشید. این شب به مناسبت ادای احترام به مبارزه سخت برای آزادی زندانیان سیاسی قهرمان ایران برگزار شد، از جمله خواننده محبوب مردمی رپ که برای میلیون‌ها نفر با نام توماج شناخته شده است. قلب‌ها و ذهن‌ها واقعاً در شادی نشاط آور مقاومت و امید جمعی در تلاش برای جهانی‌رهایی بخش به هم متصل شده بودند.

سالن با بیش از ۷۵ نفر از نسل‌ها و پیشینه‌های مختلف در این بار پر شده بود. جمعی از شاعران و رقصندگان، فعالان سیاسی قدیمی و تازه‌کار، دانشجویانی از دانشگاه برکلی، خانواده‌های ایرانی مهاجر و چند فعال فلسطینی حاضر بودند. در میان جمعیت چندین نفر در حمایت و همبستگی با مبارزات مردم فلسطین چفیه یا همان شال گردن عربی بر دوش داشتند. در انتهای برنامه بسیاری گفتند «انرژی بسیار خوبی» در جمع موجود بود، و یک نفر احساس خود را اینگونه بیان کرد که «این شب جشن بود ولی در عین حال جدیت وضعیت موجود در دنیا را به تصویر کشید.» او همچنین خاطرنشان کرد که خیزش زن زندگی آزادی من را به مسایل سیاسی کشاند اما جریان ۷ اکتبر من را واقعا بیدار کرد. او افزود: «من اعضای خانواده‌ام را از حومه شهر به این برنامه دعوت کردم و این شب امید به آینده روشن را در دل آنها زنده کرد. چیزی که در گذشته نداشتند و این باعث شد که همه چیز را با وضوح بیشتر ببینند، و این خوش‌بینی کورکورانه نبود.»

### اشعار شعله‌ور

ویدیوهای آغازین توماج، آهنگ‌های آتشین و سرکش او علیه رژیم ارتجاعی ایران مانند «میدان نبرد»، شور و شغف این شب بیاد ماندنی را رقم زد. متأسفانه، در اینجا ما فقط می‌توانیم چند مورد از ده‌ها آثار هنری قدرتمند هنرمندانی را که در آن شب شرکت کرده بودند را برجسته کنیم. (شرح هنرمندان در پایین می‌آید)

د. ل. لنگ با شعر و همخوانی حضار آغاز کرد. او از حضار خواست که در پایان هر قطعه شعر با خواندن «همه را آزاد کنید» و با مشت‌گره کرده او را همراهی کنند. قسمتی از شعر:

مثل توماج باش و حقیقت را با صدای بلند اعلام کن

برانگیزنده اشتیاق انقلابی در بین جوانان!



خواندن برای عدالت خواهی جرم نیست!

هیچ انسانی نباید برای گفتن حقیقت محکوم به حبس شود!

همه حاضرین با مشت های برافراشته همراه شاعر خوانند:

همه آنها را آزاد کنید!

مجری برنامه با مقدمه خود اینگونه جهت و حال و هوایی به این شب داد:

با داغ تر شدن تنش های جهانی از غزه تا ایران بین نیروهای بنیادگرایی ارتجاعی اسلامی و امپریالیسم، و بخصوص امپریالیسم آمریکا که خطرناک ترین گانگستر در دنیاست - موضع توماج این است که در موسیقی و اشعار خود در کنار مردم می ایستد و روحیه مقاومت را نه تنها علیه ظلم در ایران بلکه در سراسر جهان متمرکز کرده و به نمایش می گذارد. او یک شکل هنری را انتخاب کرده است که آن را «صدایی از پایین جامعه» توصیف می کند، و آن را از آن خود کرده است، و محتوای آثار خود را به عنوان «طوفان به پا کن» - معادل «جنگ با قدرت» به پیش می برد. او برای ما به فارسی می خواند، اما شعرهای آتشین و احساسات ناب او مرزهای جغرافیا و زبان را درنور دیده است.

بسیاری از شاعران همین روحیه را در ابیاتی که مخصوص این مناسبت سروده بودند، به نمایش گذاشتند.

کارن ملاندر-ماگون «شعر برای زندانیان» خود را خواند:

توماج صالحی

زندانی در ایران به خاطر کلامش / زندانی برای صدایش /

زندانی شدن به خاطر اعتراض / علیه مرگ زینا امینی /

توماج صالحی / تنها نیست /

...شمارصدهای زندانی / فراتر از ایران /

به پهنای جهان گسترش یافته ...

رافائل جی. گونزالس و مهناز بدیهیان هر کدام به زبان مادری خود (به اسپانیایی و فارسی) خواندند و سپس به انگلیسی ترجمه کردند. مهناز «بوسه» را خواند:

بوسیدیم زیر بمب های خانگی

زیر دست های ترس و تردید بوسیدیم

در خیابان های دربدری در جاده های انتظار

و در شهر شیطان

آنقدر بوسیدیم که لب هایمان به جاودانگی رسید

بوسیدیم زیر خبرهای دروغ

زیر تیغ جلادان

زیر آتش و خون

در طول شب، وضعیت توماج و زندانیان سیاسی ایران همراه با ابراز تنفر علیه نسل کشی مردم غزه توسط صهیونیسم که از حمایت کامل آمریکا برخوردار است، در آمیخته شد. این احساس عمیق و به قلب نشسته در یک شعر در همبستگی با غزه به نمایش گذاشته شد با ویدئویی از خواننده فولکلور ست استاتون واتکینز با نام (Oh Palestine, Oh Palestine)

در ادامه برنامه یک شعر ویدئویی توسط ریموند نات ترنر پخش شد که احساسات حاضرین را برانگیخت. گزیده ای از شعر :

زبان دوپهلو / دلال نا صادق /

مسلط به زبان باستانی-

نسل کشی / کودکان تکه پاره شده، و اعزام لشکران ترور /

قسم خوردن یکی دیگر در منبری متعفن /

سوگند بر کتاب مقدس جنگ در تالاری - شناور در خون ده ها میلیون -

از زانوان زخمی تا جاده های اشک ( قتل و شقاوت علیه بومیان آمریکا) و از تولسا (قتل عام در اوکلاهما) تا هیروشیما؛

از کره به ویتنام به افغانستان... مفسر، جوکر، دلال ناصادق:

«تو حق داری»

یک ناو هواپیمابر در بیابان،

ایفای نقش در آزمایشگاه تسلیحاتی در نمایشگاه های تجاری.

در لباس دموکراسی، و در عمل یک دولت آپارتاید..-

روپوشی شیوه های خانه سازی رایش سوم-

برو برو تخت گاز و «علف ها را درو کن!»

مجری برنامه، لری فلسون، شعر خود را به نام «دیگر بس است» که از کتاب ۱:۱۳ Basics، رهبر انقلاب، باب آواکیان الهام گرفته شده بود، خواند و آن را با فراخوانی به تمام مبارزان شجاع در جهان پایان داد:

دیگر بس است

جنگیدن برای رهایی /

بدون داشتن استراتژی و برنامه برای انقلاب /

و چشم اندازی برای یک جهانی جدید و کاملاً انقلابی /

هیچ رهایی بدون انقلاب ممکن نیست /

انقلاب و نه چیزی کمتر!

قلب سیاسی این شب پیام فشرده ای بود که دالی ویل، یکی از بنیان گذاران کمپین بین المللی اضطراری برای آزادی فوری زندانیان سیاسی ایران فرستاده بود و توسط یکی از حامیان ایرانی این کمپین قرائت شد که توجه زیاد حضار را به خود جلب کرد، زیرا او مردمی را که در این کشور و این زمان زندگی می کنند به چالش کشید:

«اگرچه من کاملاً از دیدگاه توماج در مورد انقلاب مطلع نیستم، اما حزب کمونیست ایران، مارکسیست-لنینیست-مائوئیست را می شناسم و از آن حمایت می کنم که خود را بر پایه نوآوری باب آواکیان از کمونیسم نوین برای انجام انقلاب در ایران قرار می دهند. و من می دانم که خیر خوب انقلاب ممکن است زودتر از آنچه فکر می کنید به محله شما برسد! احتمالاً از تلویزیون پخش نخواهد شد، اما در حال حاضر در یوتیوب هر پنجشنبه عصر در برنامه ای به نام Revolution nothing less (RNL) انقلاب نه چیزی کمتر، نمایش داده می شود، و همچنین در وب سایتی که من در آن مشارکت دارم، [revcom.us](http://revcom.us).

ما در زمانه ای واقعاً نادر زندگی می کنیم که در آن GAZA کلمه ۴ حرفی (مثل فحش است) جدید است و دهشت های بیمارکننده این سیستم برای کسانی که از نگاه کردن به آن امتناع نمی کنند بسیار واضح است. آنچه آشکار نیست این است که بحران های انقلابی ممکن است در اینجا در این کشور سراپا کثافت آمریکا به اوج برسد، زیرا کسانی که بر ما در ایالات متحده حکومت می کنند آماده بریدن گلوئی یکدیگر هستند. همه اینها هشدار است که می تواند در انتخابات ۲۰۲۴ به اوج خود برسد، اگر نه قبل از آن. برای دریافت خبرهای بیشتر، @BobAvakianOfficial را همین جا و امشب روی تلفن خود بیاورید. من از شما می خواهم که به این سایت ها بروید و با این انقلاب همراه شوید - جهان را از نظر علمی بشناسید تا بتوانیم آن را برای رهایی همه بشریت تغییر دهیم.»

این ها شمه های نمادین انترناسیونالیسم در این جمع بود-

یک زن ایرانی که چفیه پوشیده بود پرسید: «منظور یکی از اعضای گردان انقلاب Revcom corps چه بود که از ما خواست در ۸ مارس گام بزرگی در انقلاب برداریم؟» دو تن از این گردان برای رهایی بشریت (پرچم‌سوز مشهور جوی جانسون، همراه با جان، یک رفیق جوان) توضیح دادند که بیانیه همبستگی آنها به این موضوع پاسخ داده و مردم را برای گرامیداشت روز جهانی زن در سال ۲۰۲۴ با محتوای انقلابی و همچنین سازماندهی به جلسه آتی در کتابفروشی انقلاب در برکلی دعوت کرده اند.

چندین نفر به ما گفتند که انترآکت های بین برنامه به حصار فرصتی داد تا با هم پیوند بیشتری برقرار کنند و حس رفاقت و در جمع بودن را در خود تقویت کنند. شرکت کنندگان با هم در حال گفتگو بودند و بحث های پر سر و صدایی داشتند که انسانیت توماج و انسانیت خود را در یک نگرانی مشترک برای مردم جهان بروز می دادند. سالن بار به زیبایی با پوستره های توماج، دیگر زندانیان سیاسی ایران، غزه را آزاد کنید و عکس هایی از قیام زن، زندگی، آزادی تزئین شده بود.

مردم از میزهای کتاب برای پرسیدن سوال، رساندن کمک مالی، دریافت آخرین اطلاعات در باره IEC، ادبیات به زبان های مختلف از کتاب های انقلاب، یا کتاب های نوشته شده توسط شاعران، بازدید کردند. کتابفروشی انقلاب در برکلی به طور منحصر بفردی دارای عناوین فارسی بسیاری از حزب کمونیست ایران، مارکسیست-لنینیست-مائوئیست و ترجمه فارسی آثار کلیدی باب آواکیان و revcoms است. عده ای در دفتر پیشنهادات و نظرات و یا روی کارت ها برای توماج پیام های صمیمانه و از ته قلب می نوشتند.

نزدیک به پایان شب، رقصی توسط شرآت لین فعال صلح با صدای ضبط شده از زندانیان زن از داخل زندان مشهور اوین ایران در حال آواز «Bella Ciao» اجرا شد و حصار با کف زدن و خواندن آواز او را همراهی کردند. مردم آن زمان و در انتهای برنامه به فعالین IEC گفتند که این برنامه چقدر برای آنها اهمیت داشت. یک زن فلسطینی گفت هرگز چیزی شبیه بیانیه IEC ندیده بود که نشان دهد مبارزات مردم فلسطین و ایران چگونه به هم مرتبط است. برخی دیگر که از این شورش فرهنگی علیه جنایات هولناک رژیم های مرتجع در ایران، اسرائیل و آمریکا متاثر شده بودند، به ما گفتند که این برنامه به آنها انرژی تازه و امید بخشیده است. آنها ابراز امیدواری کردند که چنین برنامه هایی بیشتر انجام شود.

همانند توماج، زندانیان سیاسی ایران همچنان به فداکاری دلیرانه ای ادامه می دهند و قهرمانانه در برابر بی عدالتی و ظلم دینی، به ویژه آنچه که هدفش زنان است می ایستند (نگاه کنید به «تحصن زنان اوین برای حمایت از نرگس محمدی؛ فرستادن دوباره ناهید تقوی به اوین»). یکی از شاعران گفت که به خاطر شجاعت توماج و زندانیان سیاسی و حمایت خودش از جنبش زن، زندگی، آزادی علیه رژیم ارتجاعی ایران شرکت کرده است. اما او احساس کرد که بیانیه IEC درک او را به سطح دیگری ارتقا داد و مبارزات غزه و ایران و نقش امپریالیسم ایالات متحده و نیاز و پتانسیل برای توسعه انقلاب واقعی در خاورمیانه و ایالات متحده پیوند داد.

بیاید با هم این جنبش مردمی الهام بخش انترناسیونالیستی برای آزادی فوری توماج و همه زندانیان سیاسی ایران را به پیش ببریم-

(برای متن های شعر شب، پیوندهای ویدیویی، بیوگرافی کاملتر شاعران و موارد دیگر به سایت [IEC](https://www.iec.org) مراجعه کنید.) [/freeiranpoliticalprisonersnow.org](https://www.freeiranpoliticalprisonersnow.org)

برگزارکنندگان IEC از همه هنرمندان برجسته ای که در شب شورش فرهنگی شرکت کردند تشکر می کنند.

مهناز بدیهیان: شاعر، نقاش و مترجم، نویسنده دو دفتر شعر.

جان کرل: شاعر، فعال، مورخ، مترجم.

لری فلسون: شاعر، طرفدار [revcom.us](http://revcom.us) و باب آواکیان، داوطلب IEC.

رافائل جی. گونزالس: شاعر معتبر جایزه برکلی، ۲۰۱۷-۲۰۲۲؛

مایک جونز: شاعر، نوازنده ویولن، معلم قدیمی در مدارس دولتی اوکلند.

دل-لنگ: شاعر سابق برنده جایزه والیهو.

شرآت لین: رقصنده برای همبستگی و مقاومت. کرک لومپکین: شاعر، هنرمند سخنور، دوستدار محیط زیست.

کارن ملاندر-ماگون: شاعر، خواننده، فعال عدالت اجتماعی، فعال کلیسا.

استیو رود: شاعر و وکیل دفاعی-

تولبرت اسمال: پزشک مشهور پلنگان سیاه، شاعر، فعال اجتماعی، اومانیست.

جیمز تریسی: نویسنده، شاعر، فعال، استاد. ریموند نات ترنر: «فریاد شهر»، شاعر و رزیدنت در گزارشگران مسئله سیاهان.